

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه
۱۱۲۲۰۷

ترجمه و حل تمرینات

۱۳۹۷

کاری از:
منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۸ - ۱۳۹۷

الفِهِرْس

المقدمة	
٣	الدرس الأول
٧	من الأفعال المنسوبة إلى الإمام عليه السلام
٨	المعجم
٩	يَعْلَمُوا - معاني الحروف المشبهة بـ الفعل و لا النافية للجنس
١٣	الشمارين
١٨	بدانيم
١٩	الدرس الثاني
٢١	الوجه الثاقع، والوجه المضط
٢١	المعجم
٢٢	حَوْلَ النَّصِّ
٢٤	يَعْلَمُوا - الحال
٢٩	الدرس الثالث
٣١	ثلاث قصص تاريخية قصيرة
٣٢	المعجم
٣٣	حَوْلَ النَّصِّ
٣٥	يَعْلَمُوا - الإستثناء وأسلوب الحصر
٣٩	الدرس الرابع
٤١	نظام الطبيعة
٤٢	المعجم
٤٣	حَوْلَ النَّصِّ
٤٥	يَعْلَمُوا - المفعول المطلق
٤٦	الدرس الخامس
٤٧	يَا إِلَهِي
٤٨	المعجم
٤٩	حَوْلَ النَّصِّ
٥٠	يَعْلَمُوا - أسلوب النداء
٥٢	الشمارين
٥٣	المفجّم

آل‌مُقَدَّمَةُ بِرْگَد

سخنی با دبیران، گروه‌های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش آموزان

شایسته است که دبیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب‌های عربی و قرآن‌پایه‌های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقت مطالعه کرده باشد؛
۲. دوره آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛
۳. کتاب معلم را با دقت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳)» ویژه رشته «ادبیات و علوم انسانی به جوانان کشور عزیزمان خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راه برنامه شش ساله آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانشآموز به شایستگی قدرت فهم متون رسیده است. طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (معجم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می‌تواند استفاده کند. در مدت این شش سال مهم‌ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانشآموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می‌شناسد.

رویکرد برنامه درسی عربی بر اساس برنامه درسی ملی این است:

پیورش مهارت‌های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی

شیوه تألیف کتاب‌های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می‌رود دانش آموز پایه دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات ساده قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند. بدیهی است که با توجه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته نمی‌توان انتظار بسیاری به نسبت دانشآموزان سایر رشته‌ها داشت.

کتاب‌های درسی با توجه به مصوبات استناد بالادستی «برنامه درسی ملی» و «راهنمای برنامه درسی» نوشته شده است. برنامه درسی ملی، مهم‌ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامه درسی عربی نیز نقشه راه تأثیف تمام کتاب‌های درسی عربی است.

کلمات کتاب‌های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب در ۲۵۴ کلمه پرکاربرد جدید به کار رفته است. اگر جمع‌های مکسر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است. هدف اصلی آموزش عربی در ایران، **فهم مقن به ویژه فهم قرآن کریم** و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

مهم ترین تأکیدات درباره شیوه تدریس و ارزشیابی کتاب:

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب‌های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزله ابلاغ رسمی است).

۱. دانشآموز پایه دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعل‌های ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، مستقبل، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانشآموز در کتاب با فعلهای غیر صحیح و سالم مانند وَصل، کَانَ وَنَهَی نیز مواجه شده است، ولی وجه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست). و ترجمۀ فعل‌هایی که این حروف «أَنْ، لَنْ، كَيْ، لِكَيْ، حَتَّى» و «لَمْ، لِمْ، لا» بر آنها وارد شده

است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است).

- ✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمة صفت مؤخر در جمله؛ مانند: «أَخْوَكُنَّ الصَّغِيرُ مُؤَدِّبٌ».
 - ✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشه کلمات، و نون وقاریه عدهای اصلی یک تا صد و عدهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های محدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضارف ایه بودن محدود سه تا ده؛ مفرد بودن محدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب محدود مذکور نیست.
 - ✓ تشخیص نقش دستوری کلمه یا محلِ الإعرابی در اسم‌های ظاهر و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر، صفت، مضارف ایه، مجرور به حرف جر، اسم و خبر افعال ناقصه)
 - ✓ تشخیص و ترجمة فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.
 - ✓ تشخیص معرب و مبني در حد آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفتة).
 - ✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتاب درسی صفت مشبهه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سوالات طرح نمی‌شود).
 - ✓ در کتاب رشتۀ ادبیات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغه فعل مانند «ماضی مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغه فعل به صورت (جمع مذکر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (اللُّمَخَاطِبِينَ). دانش‌آموز شناسه «تم» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعلها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: خَرَجْتُمْ، تَخَرَجْتُمْ، أَخْرَجْتُمْ، اسْتَخَرْجْتُمْ.
 - ✓ آموزش معانی ابواب ثلاثی مزید، هدف نیست.
 - ✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجه به اعراب اصلی و فرعی جزم).
 - ✓ شناخت دو نوع معرفه (معرف به ال و عَلَم) و ترجمه جمله بعد از نکره.
۲. کتاب عربی زبان قرآن پایه دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسه آموزشی تدریس کرد.

۳. متن درس اول اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.
- قواعد درس اول کاربرد حروف «إِنْ ، أَنْ ، كَأْنَ ، لَكِنْ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانش‌آموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.
- قواعد حرف «لا» در جملاتی مانند «لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ». نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ اما اینکه اسم «لا» مبني بر فتح است آموزش داده نشده است.
- دانش‌آموز می‌خواند اسم پس از «لا」 نفی جنس «بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عبارات دارای این حرف، مدد نظر است. همچنین دانش‌آموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.
۴. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوع متون دانش‌آموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانش‌آموزان جالب و خواندنی است. نتیجه گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نوآوری می‌تواند دو چهره خوب و بد داشته باشد.
- قواعد درس دوم درباره حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیت در این زمینه خودداری شده است.

۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانشآموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذت می‌برند.

قواعد درس سوم درباره استثناء، اسلوب حصر است. در کتاب درسی هرچند قاعدة اسلوب استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ اماً اسلوب حصر از مبحث اسلوب استثناء تفکیک شده است.

۶. موضوع متن درس چهارم درباره نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانشآموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذکر درباره حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است.

قواعد درس چهارم درباره مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمه صحیح است.

۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا إلهی است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرین دوم درس پنجم طولانی است، دانشآموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند.

قواعد درس پنجم درباره اسلوب نداشت. در بخش اسلوب ندا تنهای مهتمترین مطالب در این بخش تدریس شده است.

۸. **نیازی به ارائه جزوء مکمل قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانشآموزی بخواهید با صدای رسابخش علموا را در کلاس بخواند. آنگاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سوالاتی را از سائرین بپرسید.

۹. تعریف، تشكیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرین و آموزشی وجود نداشته است. کل کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانشآموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.

۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانشآموز است.

چنین قواعده‌ی در کتاب تدریس نشده است:

نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طراحی سوالات امتحانی و نکور توجه شود.

۱۱. تبدیل «مذکور به مؤنث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.

۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ اماً شیوه طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.

۱۳. روخوانی‌های دانش آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمره شفاهی دانش آموز را در نمره میان نوبت تشکیل می‌دهد.

۱۴. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد.

۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زنند.

خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.

نشانی وبگاه گروه عربی: www.arabic-dept.talif.sch.ir

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامه پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. ترجمه‌متون و عبارات کتاب بر عهده شماست و دبیر نقش راهنمای مصحح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری از پرسش‌ها جنبه معملاً دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سوالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف اند و موجب ناامیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیه سوالاتی است که آن قدر پیچیده، گنگ و طولانی باشد که داوطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا نمرة کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق تر باشید، پیش‌مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایه تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفظ درست متون آشنا شوید. ترجمه‌متون و عبارات کتاب و حل تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسانو اهل فن نیستند؛ سوالات آنها تله آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسسات مطالبی معملاً‌گونه، خارج از کتاب و بی‌ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسه‌شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود. آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

«قيمة كُلُّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ». لَبِيَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

آلَّذَاءُ وَ الدَّوَاءُ

دَوَاؤُكَ فِيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ
وَ دَاءُكَ مُنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
وَ فِيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

دوای تو در خود توست و تو آن را نمی‌بینی و درد تو از خود توست و تو نمی‌دانی.
آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچک و ناچیزی هستی درحالی که عالم اکبر(بزرگتر) در درون تو در هم پیچیده و نهفته است.

آلَّنَاسُ أَكْفَاءُ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ
أَبُوهُمُ آدَمٌ وَ الْأُمُّ حَوَاءَ
وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
فَقُرْبُ عِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً

- ۱- مردم از نظر آباء و اجداد هم مرتبه و همتایند و پدر و مادر [همه] آنان ، آدم و حواء هستند.
- ۲- ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد، و مردان بر اساس انجام کار ارزش(نام) دارند (و جایگاه و ارزش انسانها با انجام عمل مشخص می‌گردد).
- ۳- پس علم و دانشی بدست آور و به دنبال جایگزینی برای آن نباش که مردم مردگانند و اهل علم و دانش، زنده‌اند

(به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم می‌میرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند).

الْفَخْرُ بِالْعَفَافِ

أَيْهَا الْفَاحِرُ جَهَلًا بِالنَّسَبِ
إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَأْبٌ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ فَضَّةٍ
أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ طِينَةٍ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟
بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟
افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کلمه «آدم» به دلیل ضرورت شعری است.

بورما مُنْغولِيا آلصين تایلند آلفلیین، تاهیتی أندونیسیا آلہند آلیابان أفغانستان فیتنام مالیزیا کوریا آلسوید التزویج
آلنمسا آلمانیا سویسرا آلپونان فرنسا ویلز إسکتلندا هونخاریا روسیا تشیکیا إسبانیا الْمُكْسِیک الْإِسْکِیمُو
غواتیمالا الْهُنُودُ الْحُمَرُ رعاة الْبَقَرِ الْبَيْرُو الأُرْجَنَتِين بولیفا الْأَكْوَاوَرْ تشیلی الْبَرَازِیل غنا الْسِنْغاَل الْمَغْرِبْ کینیا جنوب
إفريقيا فلَسْطِين الْرِّيفِ الْسُّورِي الصومال الْكُونْغُو الْسُّعُودِيَّةِ نیجریا إثیوپیا مصر

✿ المَعْجَم ✿ برگه

«جمع: الْأَعْصَاب» الْعَظَم : استخوان «جمع: الْعَظَام» الْلَّحْم : گوشت «جمع: الْلَّحْوم» النُّحَاس : مس	الَّدَاء : بیماری = الْمَرَض ≠ الشَّفَاء، الصَّحَّة زَعَم - : گمان کرد سوی : جز الْطَّيْن ، الْطَّيْنَة : گل ، سرشت الْعَصْب : پی ، عصب	اَنْطَوَى : به هم پیچیده شد (مضارع: يَنْطَوِي) أَبْصَرَ : نگاه کرد الْأَبْدَل : جانشین «جمع: الْأَبْدَال» الْجَرْم : پیکر «جمع: الْأَجْرَام» الْحَدِيد : آهن
---	--	---

❖ حَوْلَ النَّصْ برگه ❖

✗ ✓

كَهْعَيْن الصَّحِيحَ وَ الْبَخْطَأ حَسَبَ نَصَ الدَّرْسِ.

١. دَوَّأْنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنْظَرُ إِلَيْهِ، وَ دَأْوَنَا مِنَا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ.

دوای ما در خودماست و ما به آن می‌نگریم و درد ما از خود ماست و ما آن را می‌دانیم (احساس می‌کنیم).

.....✓.....

٢. الْفَخْرُ لِلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ.

افتخار به خرد و شرم و پاکدامنی و ادب است.

.....✗.....

٣. طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجِهَالِ يُشْبِهُ الْمَيْتَ.

جوینده دانش در میان نادانان شبیه مرده است.

.....✓.....

٤. قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ يُأْعْمَالُهُ الْحَسَنَةُ.

ارزش هر انسانی به کارهای نیکویش است.

.....✗.....

٥. الْتَّفَاخُرُ بِالنِّسَبِ مَحْمُودٌ.

فخر فروشی به دودمان، پسندیده است.

﴿اعلموا ﴾ بِرْگَد

مَعْنَى الْحُرُوفِ الْمُشَبِّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمُشَبِّهُةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إنَّ، أَنَّ، كَانَ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شوید.

«إنَّ»: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ آلْتَوَّبَةُ : ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

«أنَّ»: به معنای «كَه» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ آلِبَقَرَةَ : ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

«كانَ»: به معنای «گَوَيِّ» و «مَانَدَ» است؛ مثال:

﴿كَانَ هُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ﴾ آلِرَحْمَنَ : ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجانند.

«گَانَ»: ارضاء جَمِيع النَّاسِ غَایَةً لا تُدْرِكُ. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

«لكنَّ»: به معنای «ولَى» و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ آلِبَقَرَةَ : ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشن بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند.

«لَيْتَ»: به معنای «كَاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «يا لَيْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ آلِالْبَأْرَأَ : ۴۰ و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم !

«لَعَلَّ»: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَا جَعَلْنَاهُ قُرآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ آلِرُّخْرَفَ : ۳

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامي» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ!

شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجُحُ فِي الْمُسَابَقَةِ!

کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مُذْنِبِلَادِيَ!

کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:
لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تنبیلی دوری می‌کرد!

تذکر مهم: در ترجمهٔ صحیح فعل بعد از لَیْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجه کرد. ترجمهٔ هر و علم است و باید ذوق و سلیقهٔ مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

- ۱- **الْقُرْآن:** خواندن
- ۲- **عَقَل :** خردورزی کرد

۳- هرچند ترجمهٔ فعل ماضی پس از «لَیْتَ» به صورت ماضی بعيد نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانشآموز در یادگیری ترجمهٔ ماضی استمراری مطلوب است.
لَیْتَ نَاصِراً إِبْعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تبلی دوری کرده بود!

این حروف بر سر جملهٔ اسمیه (مبتدا و خبر) می‌آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می‌شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می‌کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی‌دهند.

مَهْدِيٌ فَلَيَزْ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ. لَیْتَ **مَهْدِيًّا** فَلَيَزْ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ
متبداء، مرفوع خبر، مرفوع اسم لَیْتَ، منصوب خبر لَیْتَ مرفوع

که اختییر تفسک (۱) : ترجم هاتین الآیتین الگریمتین.

۱- ﴿فَهُدَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آیه: ۵۶
و این، روز قیامت است و شما نمی‌دانسته‌اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَا كَأَنَّهُمْ بُنيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ آیه: ۴
خداؤند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) پیکار می‌کنند گویی ساختمانی استوارند.

- ۱- **الْبَعْث:** رستاخیز
- ۲- **الْبُنيَانُ المَرْصُوصُ:** ساختمان استوار

که اختییر تفسک (۲) : عَيْنِ اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَهَا، ثُمَّ اذْكُرْ إِعْرَابَهَا.

۱. لَیْتَ فَصْلَ الرِّبِيعِ طَوِيلٌ فِي بَكْدَنَا! لَأَنَّ الرِّبِيعَ قَصِيرٌ هُنَا.
ای کاش فصل بهار در شهر ما طولانی بود! زیرا اینجا بهار کوتاه است.
(فصَلَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ منصوب علامته فتحه / (طَوِيلٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مرفوع علامته ضمه
(الرِّبِيعَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ منصوب علامته فتحه / (قَصِيرٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مرفوع علامته ضمه

۲. كَأَنَّ الْمُشَتَّرِيَ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا.
گویی مشتری در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده در فروش آن مصمم است.
(المُشَتَّرِيَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبِ عَلَامَتِهِ فَتْحَهُ / (مُتَرَدِّدٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعِ عَلَامَتِهِ ضَمَه

۳. ابْحَثْ عَنْ مَعْنَى الْعَصَارَةَ^۱ فِي الْمَعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةً فِيهِ!
در واژه نامه درباره معنی العصارة جستجو کن؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!
(الْكَلِمَةَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبِ عَلَامَتِهِ فَتْحَهُ / (مَكْتُوبَةً) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعِ عَلَامَتِهِ ضَمَه

۱- الْعَصَارَةَ: آبمیوه‌گیری

۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنِّسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لَا بِهِ مَعْنَى «نَهٌ» در پاسخ به «هَلْ» و «أَءِ» مانند أَنْتَ مِنْ بُجُورِد؟ لَا، أَنَا مِنْ بِيرِجَنْد.

۲. لَا نَفِي مَضَارِعٍ مانند لَا يَدْهَبَ: نَمِي رُود.

۳. لَا نَهِي مانند لَا تَدْهَبَ: نَرُو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لَا يَدْهَبَ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لَا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هِيج ... نِيَسْت» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا...﴾ آیةٌ ۲۲: الْقَرْآنُ

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كَنْزَ عَنِي مِنَ الْقَنَاعَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

پرسش:

۱- اسْمَ بَعْدَ از این لَا چه حركتی دارد؟ - فَتْحَهُ

۲- آیا اسْمَ پس از لَا دارای ال است؟ - خیر، بدون ال است.

۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسْمَ پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسْمَ پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر(آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛

مثال:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لَا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

خبر لا، مرفوع

اسم لا، نکره و مفتوح

خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جار و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لَا رَجُلٌ فِي الْحَفَلَةِ. لَا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. لَا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. لَا شَكٌ فِيهِ.

۱- خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: **لَا إِلَهٌ [موجودٌ] إِلَّا اللَّهُ.** و لا شک. و لا بائس.

كَهْ إِخْتِيرْ تَفْسِكَ (۳) : تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَواعِدِ الدَّرِسِ.

تُمْ عَيْنِ اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَهَا.

۱- لا خَيْرٌ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفَعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خَيْرٌ) وَ خَبَرَهَا (فِي قَوْلٍ)

۲- لا جِهَادٌ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جِهَادٌ) وَ خَبَرَهَا (كَجِهَادٌ)

۳- لا لِبَاسٌ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لِبَاسٌ) وَ خَبَرَهَا (أَجْمَلُ)

۴- لا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيراثٌ كَالْأَدَبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالْجَهْلِ)

اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (مِيراثٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالْأَدَبِ)

که اخْتَبَرْ نَفْسَكَ (۴): إِمَّا الْفَرَاغُ فِي مَا يَلِيَّ أَ، ثُمَّ عَيْنُ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

۱- هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ﴿الزَّمَرٌ: ۹﴾

آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟

نمی دانند / حرف نفى

۲- هُوَ لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ... ﴿يونس: ۶۵﴾

گفتارشان تو را ؛ زیرا ارجمندی همه خداست.

اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهى

۳- هُذِلَكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدْيٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿آلِبَقَرَةٌ: ۲﴾

آن کتاب هدایتی برای پرهیزکاران است.

که هیچ شکی در آن نیست. / حرف نفى جنس

۴- هُلَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ ... ﴿آلِبَقَرَةٌ: ۲۵﴾

..... در دین

هیچ اجباری، در دین نیست. / حرف نفى جنس

۱- ما يَلِي: آنچه می آید

۲- الْرَّيْبَ: شک

التَّمَارِينِ بِرْگَد

● التَّمَرِينُ الْأُولُ: ضُعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَّةِ مِنْ مُعَجمِ الدَّرْسِ.

۱- آل عنصر فلزی گالحدید موصّل للحرارة و الكهرباء.
(نحاس) / مس، عنصری فلزی مانند آهن برای حرارت و برق رسانا است.

۲- آل خَيْطٌ أَيْضُ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْجَسْمُ.
(عصب) / عصب، رشته سفیدی در بدن که در آن حس جریان دارد.

۳- آل قَسْمٌ مِنَ الْجِسْمِ بَيْنَ الْجِلْدِ وَ الْعَظْمِ.
(لحم) / گوشت، قسمی از بدن که میان پوست و استخوان است.

۴- آل تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ.
(طین) / گل، خاک مخلوط با آب است.

موصل: رسانا الخيط: نخ

● الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: اسْتَخْرُجْ مِمَّا يَلِي الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَغْد

وَ دَأْوُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ
١- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:
دَوَاءُ: مُبْتَداً وَ مَرْفُوعٌ عَلَمَتْهُ ضَمْهُ / دَاءُ: مُبْتَداً وَ مَرْفُوعٌ عَلَمَتْهُ ضَمْهُ

وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
أَتَزَعَّمُ أَنَّكَ حِرْمٌ صَغِيرٌ
٢- اسْمَ التُّفْضِيلِ وَ مَحْلُهُ الْإِعْرَابِ:
الْأَكْبَرُ: اسْمَ التُّفْضِيلِ / صفت

أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ
٣- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:
أَكْفَاءُ: خبر و مرفوع علامته ضمه

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
٤- الْجَمَعُ الْمُكَسَّرُ:
الرَّجَالُ، الْأَفْعَالُ، أَسْمَاءُ: جمع مكسر رجل، فعل، اسم

فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
فَقْرُ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً
٥- فَعْلُ النَّهْيِ:
لَا تَطْلُبْ

إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَآبٌ
أَيَّهَا الْفَاخِرُ جَهَلًا بِالنِّسْبَةِ
٦- اسْمُ الْفَاعِلِ:
الْفَاخِرُ

أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ
٧- الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ:
خُلِقُوا

هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظِيمٍ وَ عَصَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ
٨- الْفَعْلُ الْمُضَارِعُ:
تَرَى

وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَذَبٍ
إِنَّمَا الْفَخِرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ
٩- الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ:
لِعَقْلٍ

● الْتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: إِمَالٌ الْفَرَاغُ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنُ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. بِرَغْد

١- هُوَ وَ لَا تَسْبِّهُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيْسِبُوا اللَّهُ...
الأنعام: ١٠٨

و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.

دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ آلمائدة: ۴۱

ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را

اندوهگین نسازند / حرف نهی

۳- ﴿ هَرَبَنَا وَ لَا تُحَمِّلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...﴾ البقرة: ۲۸۶

پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما

تحميل نکن / حرف نهی

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رسول الله ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم

رحم نمی کند / حرف نفی

۲- حَمَلَ: تحمل کرد

۱- سَارَعَ: شتافت

● آلتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ الْأَحَادِيثُ النَّبُوَيَّةُ، ثُمَّ عَيْنُ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَغْد

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةٌ فِيهِ. (نائب الفاعل و نوع لا) هر خوارکی که نام خدا بر آن برد نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
نائب الفاعل: اسم نوع «لا» در (لا يذکر): حرف نفی / و نوع «لا» در (لا برکة): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبَخْلُ وَ الْكُدْبُ. (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ) دو خوی و خصلت در مؤمن جمع نمی شود(فراهرم نمی شود): خساست و دروغ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (في مُؤْمِنٍ)، (خَصْلَتَانِ): الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لَا تَعْضَبْ، قَلَّا لِلْعَصَبَ مَفْسَدَةٌ. (نَوْعُ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبَرُهُ وَ إِعْرَابُهُما) خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباہی است.
نَوْعُ الْفِعْلِ: (لا تعْضَبْ) فعل نهی
(الْغَضَبُ): اسْمَ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبٌ / (مَفْسَدَةٌ): خَبَرُ الْحَرَفِ الْمُشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعٌ

۴- لَا فَقْرَأَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافُ إِلَيْهِ وَ نَوْعُ لا) هیچ نداری و فقری سختتر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرِ)
نَوْعُ لا: حرف نفی جنس

۱- الدَّاءُ: بیماری = الْمَرْض ۲- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباہی

● الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجِمَةِ بِرَغْدٍ

اجْلِسْنَ: بنشينيد	لا تَجْلِسُوا: نتشينيد	جَلَسْنَا: نشتيم	١. جَلَسَ: نشت
الْمَجْلِسُ: محل نشستن	الْجَالِسُ: نشته	اجْلِسْوا: بنشينيد	
لا تُجْلِسِي: نشاند	يُجْلِسُونَ: مى نشانند	أَجْلِسْ: بنشان	٢. أَجْلَسَ: نشانيد
الْإِجْلَاسُ: نشاندن	لَمْ يُجْلِسُوا: نشانيبدند	سِيْجَلِسْ: خواهد نشاند	
لَمْ أَفْهَمْ: نفهميدم	قَدْ فَهِمْتَ: فهميده اى	فَهَمْتُ: فهميد	
سُوفَ يَفْهَمُ: خواهد فهميد	أَفْهَمْ: بفهم	لَا يَفْهَمُ: مى فهمد	٣. فَهَمَ: فهميد
لَنْ يَفْهَمُ: فهمانيده خواهد شد	فَهَمْ: فهمانيده (تفهيم) شد	فَهَمْتُ: فهمانيدم	
سُوفَ أَفْهَمُ: خواهم فهماند	الْمَفْهُومُ: فهماننده (تفهيم كننده)	لِيَفْهَمُ: باید بفهمد	٤. فَهَمَ: فهمانيد
كَانَا يَقْطَعُانِ: مى بريند	كَانُوا قَطَعُوا: بريده شده بود	قُطْعَ: بريده شد	
الْمَقْطُوعُ: بريده شده، ثابت	الْأَقْطَاطَةُ: برنه	لَا تَقْطَعَ: نبر	٥. قَطَعَ: بُريـد
سِيَنْقَطَعُ: بريده خواهد شد	لَمْ يَنْقَطَعْ: بريده نشد	مَا انْقَطَعَ: بريده نشد	
الْأَنْقَطَاعُ: بريده شدن	لِيَنْقَطَعْ: باید بريده شود	لَنْ يَنْقَطَعَ: بريده خواهد شد	٦. انْقَطَعَ: بُريـد شـد
قَدْ غَفَرَ: آمرزيده است	لَيْتَهُ غَفَرَ: کاش او بيامرزد	لَيْتَهُ يَغْفِرُ: کاش او بيامرزد	٧. غَفَرَ: آمرـزيـد
الْمَغْفُورُ: آمرزيده شده	الْغَفَارُ: بسيار آمرزنده	لَا يَغْفِرُ: آمرزيده مـى شـود	
الْأَسْتَغْفَارُ: آمرزش خواستن	قَدِ اسْتَغْفَرْتُمْ آمرزش خواسته ايد	اـسـتـغـفـرـتـ: آمرـزـش خـواـسـتـ	٨. اـسـتـغـفـرـ: آمرـزـش خـواـسـتـ
لَا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش مـى خـواـهـند	اـسـتـغـفـرـ: آمرـزـش بـخـواـهـ	أـسـتـغـفـرـ: آمرـزـش مـى خـواـهـ	

● الْتَّمَرِينُ السَّادُسُ: عَيْنَ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ فِي هَذِهِ
الْعِبَارَاتِ؛ ثُمَّ عَيْنَ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمَرَاءِ. بِرَغْدٍ

١- هـ سُبْحَانَ الَّذِي لَسْرَ بِعَيْدَه لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقصَى ... هـ الأُسْرَاءُ:

پاک است آن [خدای] که بنداهش را شبانه از مسجد الحرام تا سوی مسجد الاقصی حـوـکـت دـاد.

- المسـجـدـ: اسـمـ المـكانـ

٢- هـ ... وَ جَادَلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ ... هـ النـجـلـ ١٢٥:

و با آنان به [شيوهـاي] کـه نـيـکـوتـرـ است بـحـثـ کـنـ. قـطـعاـ پـرـورـدـگـارـتـ به [حالـ] کـسـیـ کـه اـزـ رـاهـشـ گـمـ شـدـ، دـانـاتـ است.

- أـحـسـنـ، أـعـلـمـ: اسـمـ التـفـضـيلـ

٣- هـ ... يَقُولُونَ بِأَلْوَاهِهِمْ مـا لـيـسـ فـي قـلـوـيـهـمـ وـ اللـهـ أـعـلـمـ مـا يـكـتـمـونـ هـ آلـ عمرـانـ:

با دهـاهـيـاشـانـ (زـيـانـهـاهـيـاشـانـ) چـيـزـيـ رـا مـىـگـوـينـدـ کـه در دـلهـاهـيـاشـانـ نـيـسـتـ وـ خـداـ به آـنـچـهـ پـيـهـانـ مـىـكـنـدـ، دـانـاتـ استـ.

أـعـلـمـ: اسـمـ التـفـضـيلـ

۴- ﴿وَ مَا لَبِّيٌّ نَفْسِي إِنَّ النُّفْسَ لَئِمَلَةٌ بِالسَّوءِ أَلَا مَا رَحْمَ رَبِّي ...﴾ یوسف: ۵۳
و نفسم را بی گناه نمی شمارم؛ زیرا نفس، پسیار دستور دهنده به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.
أَمَارَةً: اسم المبالغة

۵- ﴿قُدْلَاقَ الْمُؤْمِنُونَ ۖ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۚ﴾ ۲۹۱: المؤمنون
به راستی که مؤمنان رستگار شده‌اند؛ همانان که در نمازشان فروتن‌اند.
المُؤْمِنُونَ، خاشعون: اسم الفاعل

۶- ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيَوبِ﴾ ۱۰۹: العنكبوت
گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو پسیار دانای نهان ها هستی.
عالَمٌ: اسم المبالغة

به یکجا کند جمع پروردگار اجابت نمودند این مردمان و با اینکه بر کفر رو کرده اند ؟ که هرگز نیاشیم اگه از آن در این امر هم نیست شکی و ریب	همه مرسلین را به روز شمار از آنها بپرسد شما را چسان بگویید ایمان بیاورده اند ؟ به پاسخ بگویند پیغمبران که تنها توانی آگه از علم غیب
--	---

۷- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ البقرة: ۱۹۵
و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می دارد.
المُحسِنُونَ: اسم الفاعل
امیدمجد:

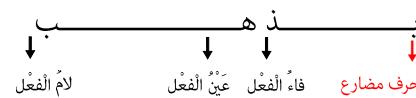
بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال نه آنقدر کاید شما را ضرر بیفتد در مهلکه در خطر نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار	
--	--

۸- ﴿ وَ جَعَلَنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعَرِّضُونَ﴾
و آسمان را سقفی نگه داشته شده قراردادیم.
محفوظاً: اسم المفعول / معرضون: اسم الفاعل
امیدمجد:

چو یک سقف محفوظ کردش پدید از آیات بزدان خود غافلند نیارند ایمان بر این گفتگوی	خدا آسمان را چو می آفرید ولی کافران کاینچین جاهلند از آیات ایزد بتایند روی
---	--

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی:

حرف اول اصلی فعل فاءُ الفعل، حرف دوم اصلی عینُ الفعل و حرف سوم اصلی لامُ الفعل نام دارد؛ مثال:
يَدْهَبُ = يَقْعُل



هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:
ذَهَبَ - : یعنی مضارع آن **يَدْهَبُ** است.
نَامَ - : یعنی مضارع آن **يَنَامُ** است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:
كَتَبَ - : یعنی مضارع آن، **يَكْتُبُ** است.
قَالَ - : یعنی مضارع آن **يَقُولُ** است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال:
جَلَسَ - : یعنی مضارع آن **يَجْلِسُ** است.
سَارَ - : یعنی مضارع آن **يَسِيرُ** است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی‌شود.

* خوب است با این پنج نکته املایی نیز آشنا شوید.

۱. دَوَاء + ك = دَوَا ةَك جَاءَ + وَا = جَاؤْوا خَطْأُك + ك = خَطْوُك

۲. در مضارع فعل «رأى» حرف همزه می‌افتد، مثال:
 يَرِي ، تَرِي و نوشтар آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.
 تَرِي + هُم = تَرَاهُم يَرِي + ك = يَرَاك

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشтар عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:
 در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:
 در عربی مَهْدِي و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند إلی، ينهی و أغلی به صورت إلى، ينهى و أعلى نیز نوشته می‌شوند.
 ۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال:
 نُور: روشنایی ، حَارّ: گرم و ریح: باد

«وَاللَّهِ لَوْ أُغْطِيَثُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ إِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَىٰ أَنْ أَعْصَى
اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبٌ شَعِيرَةٌ، مَا فَعَلْتُ». أَمْيَاءُ الْمُؤْمِنِيَّةِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ

به خدا، اگر سرزمین های هفتگانه با هرچه زیر آسمان هایشان هست به من داده می شد تا در مورد مورچه ای از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی دادم.

﴿الْوَجْهُ النَّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضِرُّ
وجه مفید، وجه زیان آور

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾ الْكَهْفٌ: ٢٠
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباہ نمی کنیم.
(فولادوند)

في عام ألف و مئتيه و ثلاثة و ثلاثين ولد في مملكة «السويد» صبي سمي «الفرد نوبيل». كان والده قد أقام مصنعاً لصناعة مادة «النيتروغليسرين» السائل السريع الانفجار، ولو بالحرارة القليلة. در سال ١٨٣٣ كودکی در کشور سوئن متولد شد که آلفرد نوبل نام داشت. پدرش کارخانه ای را برای تولید ماده نیتروگلیسیرین مایعی که سریع منفجر می شد حتی با حرارت کم، تأسیس کرده بود (ایجاد کرده بود).

اهتمَ الْفَرِيدُ مُنْدٌ صَغِيرًا بِهَذِهِ الْمَادَةِ، وَ عَمِلَ عَلَىٰ تَطْوِيرِهَا مُحِدَّدًا، لِيَمْنَعَ انفِجَارَهَا.
الفرد از زمان کودکی اش به این ماده (توجه کرد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بنى مختبراً صغيراً ليجري فيه تجاريَّه، ولكن مع الأسف انفجر المختبر و انهدَم على رأس أخيه الأصغر و قتله. هذه الحادثة لم تُضعف عزمه، فقد واصل عمله دُؤوباً، حتى استطاع أن يخترع مادة «الديناميت» التي لا تنفجر إلا بإرادَةِ الإنسان. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه هایش را در آن اجرا کند، ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این اتفاق اراده اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیتی که تنها به اراده انسان منفجر می شود، اختراع کند.

بعدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّينَامِيتَ، أَفْيَلَ عَلَىٰ شَرَائِهِ رُؤَسَاءِ شَرِكَاتِ الْبَنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقُوَّاتِ الْمُسَلَّحَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّينَامِيتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قامَ الْفَرِيدُ بِإِنْشَاءِ عَشَرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَالِمِ فِي عِشْرِينَ دُولَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذَلِكَ تَرْوِهًةً كَبِيرَةً جِدًّا حَتَّىٰ أَصْبَحَ مِنْ أَفْنَىٰ أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ. آلفرد اقدام به ساخت دهها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی بدست آورد تا اینکه از ثرومندترین ثرومندان جهان شد.

^١ الْوَجْهُ: رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روی سکه، ظهر، شکل، وجه، دلیل.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَةِ، وَ سَهَّلَتْ أَعْمَالَهُ الصُّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْمَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الْطَّرَقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن توپلها و شکافتن کانالها و ساخت راهها و کندن معادن و دگرگونی (تبديل) کوهها و تپهها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَاسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَةِ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيتِ بِلَغَ أَرْبَعِينَ طَنًا. وَ مِنْفَجْرٌ كَرَدَنَ زَمِينَ درَ كَانَالِ «پَانَاماً» با مقداری از این دینامیت که به چهل تن رسید، از جمله کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد.

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نُوبِلِ الدِّينَامِيتَ، ازْدَادَتِ الْحَرْبُ وَ كَثُرَتِ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيبِ بِهِذِهِ الْمَادَةِ، وَ إِنْ كَانَ غَرَضُهُ مِنِ اخْتِرَاعِهِ مُسَاعِدَةُ الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْأَعْمَارِ وَ الْبَنَاءِ.

وَ بَعْدَ از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ابراز جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساخت (ساخت و ساز) بوده است.

نَشَرَتْ إِحْدَى الصَّحَافِ الْفَرَنْسِيَّةُ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْآخِرِ عُنوانًاً خَطَابًاً:

«مَاتَ الْفِرِيدُ نُوبِلَ تَاجِرَ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ عَنِيَّاً مِنْ خَلَالِ إِيْجَادِ طَرِيقٍ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوانی (تیتری) اشتباہ پخش کرد (منتشر کرد): «آلفرد نوبل تاجر مرگی که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثرومند شده بود، مرد.

شَعَرَ نُوبِلَ بِالْذَّنْبِ وَ بِخَيْرِ الْأَمْلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوانِ، وَ بَقَى حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يُذْكَرَهُ النَّاسُ بِالْسَّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤْسِسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نُوبِل» . وَ مَنْحَ تَرْوَتَهُ لِشَرَاءِ الْجَوَائِزِ الْدَّهْبَيَّةِ لِكَيْ يَصُحَّ خَطَأُهُ.

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و نالمیدی کرد، و ناراحت باقی ماند (ناراحت شد) و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن جوایز مشهور بنام «جوایز نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلبی داد تا خطايش را تصحیح کند.

تُمْنَحُ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدَّهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيَزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ این جایزه هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌هایی که مشخص کرده، سود برساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطِي الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آنست داده می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعِ عَلْمِيِّ وَ اِبْتِكَارِ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جَهَانِ:
وَجْهٌ نافعٌ، وَ وجْهٌ مُضَرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافعِ.

هر اختراع علمی و نوع آوری‌ای در فناوری و جهان: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.
و انسان خردمند باید از وجه سودمند استفاده کند.

الصّبِيٌّ: کودک، پسر «جمع»: الصّبِيَانُ صحَحٌ: تصحیح کرد (مضارع: يُصْحَحَ) الْأَطْنَانُ: تُنْ «جمع: الأَطْنَانُ» الْفَرَنْسِيَّةُ: زبان فرانسوی الْفِيَزِيَّةُ: فیزیک قَنَاهُ بِنَمَا: کanal پاناما الْقَنَوَاتُ: کanalها «مفرد: الْقَنَةُ» كَسَبَ: به دست آورد الْمَجَالُ: زمینه «جمع: الْمَجَالَاتُ» الْمَنَاجِمُ: معادن «مفرد: الْمَنْجَمُ» نَشَرَ: پخش کرد	الْأَتْقَنِيَّةُ: فناوری (تکنیک) الْأَتْلَالُ: تپه‌ها «مفرد: الْأَتْلَلُ» تَمَّ: انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتَمَّ) جَلْبُ شَعِيرَةٍ: پوست جویی حَدَّدَ: مشخص کرد خَبِيَّةُ الْأَمْلِ: نایمیدی ≠ آرجه الْدَّوِيُّوبُ: با پشتکار الْسَّوِيدُ: سوئد سَهْلٌ: آسان کرد ≠ صعب الْسَّهْوُلُ: دشت‌ها «مفرد: السَّهْلُ» الْشَّعِيرُ: جو الْشَّقُّ: شکافتن (شق، يَشْقُّ) الصَّالِحَةُ لِلِّزْرَاعَةِ: قابل کشت	أَجْرَى: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي) أَضْعَفَ: ضعیف کرد (مضارع: يُضْعِفُ) الْأَعْمَارُ: آباد کردن (أَعْمَر، يَعْمِرُ) أَقَادَ: سود رساند (مضارع: يَقْيِدُ) أَقْبَلَ عَلَى: به ... روی آورد الْأَنْجَاءُ: سمت‌ها، سوها «مفرد: الْنَّحْوُ» الْأَنْفَاقُ: تونل‌ها «مفرد: الْنَّفَقُ» انهَدَمَ: ویران شد اَهْتَمَ : اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُ) الْأَهْلُ: شایسته الْتَّحْوِيلُ: دگرگونی الْتَّطْوِيرُ: بهینه‌سازی
---	--	---

حَوْلَ النَّصِّ بِرْگُد

۱. ضَعْ في الفَرَاغِ كَلِمةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصَ الدَّرِسِ.

۱- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّينَامِيتِ، ازْدَادَت **الْحَرُوبُ** وَ كَثُرَتْ وَسَائِلُ الْقَتْلِ وَ التُّخْرِيبِ بِهِذِهِ الْمَادَةِ.
و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، **جنگ‌ها** افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد.

۲- أَقْبَلَ عَلَى شَرَاءِ الدِّينَامِيتِ رَؤَسَاءَ شَرِكَاتِ الْبَنَاءِ وَ **الْمَنَاجِمِ** وَ الْفُوَاتُ الْمُسَلَّحَةُ.
رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح به خرید آن روی آوردند.

۳- كَانَ **وَالْدُّ** نوبِل قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصَنَاعَةِ مَادَةِ «الْنِيُّتُوْغَلِيسِيرِينِ».
پدر نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسیرین را تاسیس کرده بود.

۴- بَنَى نوبِل مُخْتَبَرًا وَلَكِنْهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتَلِ **أَخْيَهُ الْأَصْغَرِ**
نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث کشته شدن برادر کوچکش شد.

۵- تُمْنَحُ جَائِزَةُ نوبِل فِي **سَنَةٍ** إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتٍ مُحَدَّدةَ.
جائزة نوبل هر سال به کسی داده می شود که به بشریت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.

۶- قَامَ أَلْفِرِيدُ بِإِنْشَاءِ عَشَرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَالِمِ فِي **عَشْرِينَ** دَوْلَةً.
آلفرد به ساخت دهها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

۱- اهْتَمَ بِ: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، نگران شد از، ناراحت شد از، جدی گرفت، اهتمام ورزید به.

- ١- لَمْ يَكُنْ لَاخْتَرَاعُ الدِّينَامِيتَ تَأثِيرٌ فِي تَسْهِيلِ الْأَعْمَالِ الصَّعِبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَشَقِّ الْفَنَوَاتِ.** ✗ اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن توپلها و شکافتن کانالها نداشت.
- ٢- خَافَ نُوبِلِ أَنْ يَدْكُرِ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤْسَسَةً «جَائِزَةً نُوبِل».** ✓ نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.
- ٣- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوبِلِ خَلَالِ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَّةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ.** ✗ کسانی که جوایز نوبل را در طی سالهای گذشته بدست آورده‌اند، همگی شایسته آن بودند.
- ٤- لِكُلِّ اخْتَرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجَهُ نَافِعٌ، وَ وجَهٌ مُضِرٌّ.** ✓ هر اختراع علمی و نوع آوری در فناوری چهره‌ای سودمند و چهره‌ای زیان‌آور دارد.
- ٥- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةِ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيلِ أَمْوَارِ الْحَيَاةِ.** ✓ قطعاً اختراعات جدید به بشر در آسان شدن امور زندگی کمک کرده است.
- ٦- كَانَ غَرَضُ نُوبِلِ مِنِ اخْتَرَاعِ الدِّينَامِيتِ إِشَاعَةَ الْحَرُوبِ.** ✗ هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

﴿إِعْلَمُوا﴾ بِرَوْد

آلحال (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- | | |
|--|---|
| الف. رَأَيْتُ وَكَدَا مَسْرُورًا. | ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. |
| ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا. | پسِ خوشحال را دیدم. |
| پسر را خوشحال دیدم. | مسروراً در جمله الف، و المسورو در جمله ب چه نقشی دارند؟ |
| آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟ | |
| در جمله اول کلمه «مسروراً» صفت «ولد»، و در جمله دوم «المسورو» صفت «الولد»، و در جمله سوم «مسروراً» حالت «الولد» است. | |

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قيد حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

ذهبَتِ الْبَنْتُ فَرَحَةً.

ذهبَتِ الْبَنْتُ الْفَرَحَةً.

قيد حالت (آلحال)

صفت

موصوف

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۳ را که معرفه(دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزَرَعَةِ نَشِيطًا.
مرجع حال حالت (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُ فِي الْمَصْنَعِ مُبَتَّسِمًا.
الْلَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابِقَةِ مُبَتَّسِمِينَ.
هَاتَانِ الْبَيْتَانِ قَالَتَا بِجَوَلَةِ عَلَمِيَّةٍ فِي الْإِنْتِرْنَتِ مُبَتَّسِمَيْنَ.

که‌ماختیر تفسیک(۱): عین «الحال» فی الْجُمْلِ التَّالِيَّةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرُ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأْخِرٍ وَرَكَبَ الطَّائِرَةَ.

مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / متأخرین

۲- تَجَهَّدُ الطَّالِبُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهِ راضِيًّا وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانشآموزان در انجام تکاليف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / راضیه

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فریحین

۴- الْطَّالِبَاتِنَ تَقْرَآنِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتِينَ.

دانشآموزان درسهاشان را با تلاش می‌خوانند. / مجده

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله

الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

که‌ماختیر تفسیک(۲): ترجم الایات الکریمة، تم عین «الحال».

۱- هُوَ... وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا النساء: ۲۸

ترجممه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الحال: ضعیفاً

^۳ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

۲- ﴿... وَ لَا تَهْنِواٰ وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الحال:** أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثْتَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الحال:** مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ○ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الرحمن: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **الحال:** راضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ آل عمران: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آورند) نماز به پا می دارند و زکات می دهند حال آنکه در رکوع هستند. **الحال:** هُمْ رَاكِعُونَ

۱- لا تَهْنِوا: سُست نشوید (وهنـ_)

۲- يُؤْتُونَ: می دهند (آتـی، یُوقـی)

کم التمارین بـگـد

● آلتَمَريْنُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثُ في مُعْجَمِ الدَّرِسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوضِيحاَتِ التَّالِيَةِ.

۱- اَسْلُوبٌ اوْ فَنٌّ فِي اِنْجَازٍ عَمَلٍ، اوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُ بِمِهْنَةٍ، اوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. **التقنية:** فناوری (تکنیک) روش یا هنری در انجام یک کار، یا روشه که به یک شغل اختصاص دارد، یا علم صنعت جدید.

۲- مَمَرَ تَحْتَ الْأَرْضِ اوْ فِي الْجَبَلِ، طُولُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَمَخْرَجٌ. **النفق:** تونل راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مِنْطَقَةٌ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. **التل:** تپه منطقه بلندی که بالای سطح زمین، کوچکتر از کوه است.

۴- مَكَانُ الدَّهَبِ وَالْفَضَّةِ وَالنَّحاسِ وَنَحْوُهَا فِي الْأَرْضِ. **المنجم:** معدن محل بودن طلا و نقره و مس و مانند آن در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعِي فِي إِنْجَازِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالْتَّعَبِ. **الدَّوْءُوب:** با پشتکار کسی که در انجام کارش تلاش می کند و احساس خستگی نمی کند.

۶- وَزْنٌ يُعادِلُ أَلْفَ كِيلُوغرَامٍ. **الطن:** تن وزنی برابر هزار کیلوگرم است.

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: أَفْرِّ النَّصَ التَّالِي؛ ثُمَّ عِنْ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عِنْ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ. بِرَغْدٍ

الْخُطْبَةُ الْمِتَانِ وَ الرَّابِعَةُ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْأُعْطِيْتُ الْأَقْالِيمَ السَّبْعَةَ إِمَّا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ لَسْلَبَهَا جَلْبٌ شَعْيَةٌ، مَا قَعَتْ.
وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَمْهُونٌ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضِيْهَا^١. مَا لَعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَقْنَى وَ لَدَدَةٌ لَا تَبْقَى؟! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ وَ فَبِحِ النَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينَ^٢

خطبة دويست و بيست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرجه زیر آسمان‌هاشان هست په من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیايان نزد من از برگی در دهان ملختی که آن را می‌جود، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خرد و نشته لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

۱- إعراب هذه الكلمات؟

جلب: مفعول و منصوب علامته فتحه
جرادة: مضاف اليه و مجرور علامته كسره
العقل: مضاف اليه و مجرور علامته كسره

۲- نوع فعل «فَعَلْتُ» و صيغته: فعل ماضي، متكلم وحده

۳- نوع فعل «تَقْضَمُ» و صيغته: فعل مضارع، مفرد مؤنث غائب

۴- جمعين للتَّكْسِيرِ في النَّصِّ: الأَقْالِيمُ / أَفْلَاكُ: فَلَكَ

۵- الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ في النَّصِّ: أُعْطِيْتُ

۶- عَدَدُ الْأَفْعَالِ في النَّصِّ:

تسعة أفعال (أُعْطِيْتُ - أَنْ أَعْصَيَ - أَسْلَبُ - ما فَعَلْتُ - تَقْضَمُ - يَقْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُودُ - نَسْتَعِينُ)

- | | |
|---|---|
| ٤- الشَّعْيَةُ: حَبَّةُ بَاتٍ | ٢- سَلَبٌ: أَخْدَمْهُ فَهِرَا |
| ٦- الْعِرَادُ: حَشْرَةُ مُضَرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ الْبَاتَاتَ | ٣- الْجَلْبُ: قُشْرُ الْبَاتَ وَ خَشْبُهُ |
| ٧- قَضَمُ: كَسَرَ بِأَطْرَافِ أَسْنَاهِ | ٥- الْأَهْوَنُ: الْأَحْقَرُ |
| ٩- الْسَّبَاتُ: الْتَّوْمُ الْخَفِيفُ | ٨- الْنَّعِيمُ: الْمَالُ، الْجَنَّةُ |
| ١٠- اسْتَعَانَ: طَلَبُ الْمَسَاعَةِ | ١- إِنْجَازُ: انجام |

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: ضُعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدِ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- | | |
|--|-----------------------|
| ٣- تُرَابٌ مُخْتَلَطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمِّي بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَ ^١ عَنْهُ الرِّطْبَةُ. | ١- الْقَنَاهُ |
| ٥- شَرِيطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رَكَابُ الطَّائِراتِ وَ السَّيَارَاتِ لِلنَّجَاهَةِ مِنَ الْخَطَرِ. | ٢- الْفَيْرِيَاءُ |
| ٢- عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِ وَ الظَّواهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ. | ٣- الْأَطْيَنِ |
| ٦- حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِعُ أَنْ تَقْفَرَ مَتْرًا وَاحِدًا. | ٤- الْتَّلَالِ |
| ١- نَهَرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيقٌ ^٢ لِحَرَكَةِ الْمَيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرِ. | ٥- حِزَامُ الْأَمَانِ |
| ١- زَالَ ^٣ : سُبْرَى وَ نَابُودَ شَدَ | ٦- الْجَرَادَةُ |
| ٢- الْصَّيْقُ: تَنَگ | |

- نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيْقٌ لِحَرَكَةِ الْمَيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
رودي پهناور یا باريک برای حرکت آب از جایی به جای دیگر.
- عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِ وَ الظَّواهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّافِقَةِ.
علمی که درباره ویژگی های مواد و پدیده های طبیعی و انرژی جستجو می کند.
- تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمِّي بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَتْ عَنْهُ الرَّطْبَةُ.
خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبتش را از دست دهد.
- شَرِيطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكَابُ الطَّائِرَاتِ وَ السَّيَارَاتِ لِلنَّجَاهَ مِنَ الْخَاطِرِ.
کمربند نجات (کمربند اینمی)، نواری که سوارگان بر هوایپما و ماشینها برای نجات از خطر آن را به کار می برند.
- حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلِ الزَّرَاعِيَّةِ تَسْتَطِعُ أَنْ تَفْقَرَ مُتْرًا وَاحِدًا.
حشره ای که محصولات کشاورزی را می خورد و می تواند یک متر بپرد.
- **الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجِمَةِ.** **برگرد**

- (هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می دانی که؟
- ١- ... الْمُغَوَّلُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصَّيْنِ عَلَى رَغْمِ بَنَاءِ سورٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
مخمولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
 - ٢- ... تَلَفْظٌ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» مَوْجُودٌ فِي الْهَجَاجِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ٢ كَثِيرًا.
تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
 - ٣- ... الْحَوَّتُ يُصَادُ لِاستِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَيْدِهِ لِصَنَاعَةِ مَوَادِ التَّجْمِيلِ ٣.
نهنگ شکار می شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
 - ٤- ... الْخُفَاشُ هُوَ الْحَيَوانُ الْبَلُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيَّارَانِ ٤.
خفاش تنها حیوان پستانداری است که می تواند پرواز کند.
 - ٥- ... عَدَدَ النَّمَلِ فِي الْعَالَمِ يَفْوُقُ عَدَدَ اَبْشَرٍ بِمَلِيُونٍ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا.
تعداد مورچه ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
 - ٦- ... طِيسِفُونُ الْوَاقِعَةِ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةً ٥ السَّاسَانِيَّينَ.
تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
 - ٧- ... دُبُّ الْبَانِدَا ٦ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است.
 - ٨- ... الْزَّرَافَةَ بِكَمَاءِ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ٧.
زرافه، لالی هست که تارهای صوتی ندارد.

-
- | | |
|--|--|
| ٣- مواد التجمليل: مواد آرایشی | ٢- الـدارجـة: عـامـيـانـه |
| ٦- دبـ البـانـدـا: خـرسـ پـانـدـا | ٤- الـطـيـرانـ: پـروـانـ پـروـازـ کـرـدن |
| ٧- الـرمـزـ: نـمـادـ، سـمـبـلـ «جـمـعـ: الـرمـوزـ» | ٥- الـعـاصـمـةـ: پـاـيـختـ «جـمـعـ: الـعـواـصـمـ» |
| ٨- الـأـحـبـالـ الصـوـتـيـهـ : تـارـهـاـيـ صـوتـيـ «الـأـحـبـالـ: جـمـعـ/ الـجـبـلـ: مـفـرـدـ» | ٧- الـأـحـبـالـ الصـوـتـيـهـ : تـارـهـاـيـ صـوتـيـ «الـأـحـبـالـ: جـمـعـ/ الـجـبـلـ: مـفـرـدـ» |

● الـتـمـرـينـ الـخـامـسـ: عـيـنـ الصـحـيـحـ فـيـ التـحـلـيلـ الـصـرـفـيـ وـ الـمـحـلـ الـأـعـرـابـيـ لـماـ أـشـيـرـ إـلـيـهـ بـحـطـ.

{الـعـمـالـ الـمـجـتـهـدـونـ يـشـتـغـلـوـنـ فـيـ الـمـصـنـعـ} {نـجـحـتـ الـطـالـبـاتـ فـيـ الـإـمـتـحـانـ}.

مـبـدـأـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	أـ اـسـمـ جـمـعـ تـكـسـيرـ، اـسـمـ فـاعـلـ، مـعـرـفـ بـأـلـ، وـ مـعـرـبـ	١. الـعـمـالـ
فـاعـلـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	بـ اـسـمـ مـبـالـغـةـ، جـمـعـ مـكـسـرـ وـ مـفـرـدـ «الـعـاـمـلـ»	

صـفـةـ وـ مـرـفـوـعـةـ بـالـتـبـعـيـةـ لـمـوـصـوـفـهاـ	أـ اـسـمـ فـاعـلـ، جـمـعـ مـذـكـرـ سـالـمـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٢. الـمـجـتـهـدـونـ
مـضـافـ إـلـيـهـ وـ مـجـرـورـ بـ «وـ» فـيـ «وـنـ»	بـ اـسـمـ مـفـعـولـ، مـثـنـىـ، مـذـكـرـ، نـكـرـةـ، مـبـنـىـ	

خـبـرـ وـ مـبـنـىـ	أـ فـعـلـ، جـمـعـ مـذـكـرـ غـائـبـ، ثـلـاثـيـ مـزـيدـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـعـلـومـ، لـازـمـ	٣. يـشـتـغـلـوـنـ
فـاعـلـ	بـ فـعـلـ مـضـارـعـ، جـمـعـ مـذـكـرـ مـخـاطـبـ، مـجـهـولـ، ثـلـاثـيـ مـجـرـدـ، مـتـعـدـ	

مـضـافـ إـلـيـهـ	أـ اـسـمـ مـفـعـولـ، مـفـرـدـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٤. الـمـصـنـعـ
مـجـرـورـ بـ حـرـفـ جـرـ (فـيـ الـمـصـنـعـ: جـارـ وـ مـجـرـورـ)	بـ اـسـمـ مـكـانـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـةـ	

أـ فـعـلـ مـاضـ، مـفـرـدـ مـذـكـرـ مـخـاطـبـ، ثـلـاثـيـ مـزـيدـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـجـهـولـ	٥. نـجـحـتـ
بـ فـعـلـ مـاضـ، مـفـرـدـ مـؤـنـثـ غـائـبـ، ثـلـاثـيـ مـجـرـدـ، مـعـلـومـ، لـازـمـ	

مـبـدـأـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	أـ مـصـدـرـ، جـمـعـ مـذـكـرـ سـالـمـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٦. الـطـالـبـاتـ
فـاعـلـ وـ مـرـفـوـعـ بـالـضـمـةـ	بـ اـسـمـ فـاعـلـ، جـمـعـ مـؤـنـثـ سـالـمـ، مـعـرـفـةـ	

مـجـرـورـ بـ حـرـفـ جـرـ (فـيـ الـمـتـحـانـ: جـارـ وـ مـجـرـورـ)	أـ مـصـدـرـ مـنـ بـاـبـ اـفـعـالـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـ بـأـلـ	٧. الـمـتـحـانـ
صـفـةـ وـ مـجـرـورةـ بـالـتـبـعـيـةـ لـمـوـصـوـفـهاـ	بـ اـسـمـ تـقـضـيـلـ، مـفـرـدـ، مـذـكـرـ، مـعـرـفـةـ بـالـعـلـمـيـهـ	

١- فـعـلـ مـاضـ: فـعـلـ مـاضـ ٢- مـعـرـفـةـ بـالـعـلـمـيـهـ: مـعـرـفـهـ بـهـ عـلـمـ بـوـدـنـ

■ بهـ بـيـانـ وـيـژـگـيـ هـايـ دـسـتـوريـ كـلمـهـ بـيـرونـ اـزـ جـملـهـ، درـ زـيـانـ عـربـيـ «الـتـحـلـيلـ الـصـرـفـيـ» وـ درـ زـيـانـ فـارـسـيـ «تـجزـيهـ» مـيـگـوـينـدـ.

■ وـ بـهـ ذـكـرـ نقـشـ دـسـتـوريـ كـلمـهـ، يـعـنىـ جـايـگـاهـ آـنـ درـ جـملـهـ وـ عـلامـتـ اـنـتـهـاـيـهـ كـلمـهـ درـ زـيـانـ عـربـيـ «اعـرـابـ» مـيـگـوـينـدـ.

■ درـ زـيـانـ فـارـسـيـ بهـ نقـشـ دـسـتـوريـ كـلمـهـ «ترـكـيـبـ» مـيـگـوـينـدـ.

- ١	كتب: نوشت
لَمْ لَا تَكْتُبَنَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟	قَدْ كَتَبَ التَّمَرِينُ: تمرین نوشته شد.
لَمْ تَكْتُبِ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.	لَمْ تَكْتُبِ شَيْئًا: چیزی را ننوشتی.
- ٢	تکاتب: نامه نگاری کرد
أَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.
أَنْتُمَا تَكَاتِبُمَا: شما با یکدیگر نامه نگاری کردید.	أَنْتُمَا تَكَاتِبُمَا: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
- ٣	منع: بازداشت، منع کرد
لَا تَمْنَعُنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.	مُنْعَتُ عَنِ الْمَوَادِ السُّكْرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.
شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: بازدارنده از راه را منع کرد.	امْنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.
- ٤	امتناع: خودداری کرد
لَا تَمْنَعُوا عَنِ الْمُطَائِعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.	كَانَ الْحَارِسُ قَدْ امْتَنَعَ عَنِ النُّومِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.
لَيْتَنَا امْتَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ! کاش از بیرون رفتن خودداری کرده بودیم.	لَنْ فَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.
- ٥	عمل: کار کرد، عمل کرد
أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟	لَمْ مَا عَمِلْتُمْ بِوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟
الْعَمَلُ مُعَطَّلُ الْيَوْمِ: امروز کارگاه تعطیل شده است.	الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
- ٦	عامل: رفتار کرد
إِلَهِي، عَامِلْنَا بِعَذْلِكَ: خدایا، با دادگریات با ما رفتار کن.	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِعَذْلِكَ: خدایا به دیده بخشش خودت با ما رفتار کن.
مَعْلَمَنَا جَيْدُ الْمُعَالَمَةِ مَعَنَا: معلم ما، با ما خوش رفتار است.	كَانُوا يُعَامِلُونَا جَيْدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.
- ٧	ذكر: یاد کرد
قَدْ يَذَرُ الأَسْتَادُ تَلَمِيذَهُ الْقَدَماءَ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می‌کند.	قَدْ ذَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.
لَيْتَ أَجْبَتِي يَذْكُرُونِي! کاش دوستانم از من یاد کنند.	ذُكْرَتِ بِالْحَيَّيِّ: به نیکی یاد کردی.
- ٨	تَذَكَّرَ: به یاد آورد
رجاء، تَذَكَّرَا زُمَلَاءَنَا: لطفاً، همکلاسی‌هایمان را به یاد آورید.	جَذِي وَ جَذِي تَذَكَّرَنِي: پدربرزگ و مادر بزرگم را به یاد آورده‌ام.
سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.	لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبَنَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبَيْ دَرْسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِی: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِی = ننوشتی

﴿فَإِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِنَتَ لَهُمْ وَأَوْ كُنْتَ فَظًا
غَلِيظًا الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ...﴾ آیٰ عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطراف پراکنده می‌شدند.

﴿كَوْ ثَلَاثُ قَصَصٍ قَصِيرَةٍ (بِتَصْرِيفٍ)
سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترامُ الْأَطْفَالِ: احترام به کودکان

ذاتَ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرَحِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و چند لحظه بعد پرسش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدَهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ.
فَأَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَهُ لَمْ يَقْبِلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَ قَالَ: لَمْ تُفَرِّقْ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟

و کمی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خود نشاند. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد وقتی او را دید که فقط پرسش را بوسید، و فرمود: «چرا میان بچه‌هایت فرق می‌گذاری؟»

نَدَمَ الرَّجُلُ وَ أَخَدَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.
آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و نزد خودش نشاندش.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْتُ مِنْ الرِّضَاةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءَ.
پیامبر خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت.

كَانَتِ الشَّيْمَاءَ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تُلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در حالی که کوچک بود (در حال و هوای کودکانه) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبْقِنَا مُحَمَّدًا حَتَّى أَرَاهُ يَافِعًا وَ أَمْرَدًا

پروردگار، محمد را برای ما نگه دار تا اینکه او را در حالی که جوانی کم‌سال است و سیبیلش درآمده بینم

وَ كَانَ النِّبِيُّ شَدِيدَ التَّعْلُقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ.

پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.

فَمَرِتِ الأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّالِثَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْءَاءُ أَسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ
پس روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیماء به عنوان اسیر به دست مسلمانان افتاد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَاخْتُ النَّبِيَّ مِنَ الرَّضَاةِ...»؛
پس به آنها گفت : «من خواهر شیری پیامبر...»

فَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَرَفَهَا وَأَكْرَمَهَا وَبَسَطَ لَهَا رِداءً؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَخَيْرُهَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مَعْزَزَةً أَوِ الْعَوَدَةِ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً راضِيَّةً،
پس آنها حرف او را باور نکردند و او را نزد پیامبر خدا^{علیه السلام} بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و برایش ردای خود را گسترد؛ سپس او را نزد خود نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا سالم و خوشنود نزد قومش بازگردد. (بین ماندن با او یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت)

فَاخْتَارَتِ الشَّيْءَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.
پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و اورا با عزت و احترام بسوی قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أَخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الإِسْلَامِ وَبَيَّنَتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا. [برگد درک مطلب](#)
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد (آشکار کرد)
پس مسلمان شدند.

فَلَمَّا رَحِمَهُمْ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُ فَظَالَّ غَلِيلَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوا مِنْ حَوْلِكَهُ [آل عمران: ۱۵۹](#)
پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بیگمان از اطرافت پراکنده می شدند.

۳. العَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرزن نیکوکار

شاهد «کسری انوشروان» یَوْمًا فَلَاحَ عَجُوزًا يَغْرِسُ فَسِيلَه جَوزٍ، فَتَعَجَّبَ وَقَالَ:
پادشاه ایران خسرو انشیروان روزی کشاورز پیری را دید که نهال گردوی را می کارد، پس تعجب کرد و گفت:

أَيْهَا الْفَلَاحُ، أَتَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلُ مِنْ تَمَرِهَا؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!
آیا نمی دانی که آن معمولاً میوه نمی دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟!

فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَتَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثِمَارِهَا، وَنَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلْ مِنْ ثِمَارِهَا الْآخَرُونَ. ^۱

^۱ خَيْرٌ: [تَخْيِيرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیّر کرد . تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: اختیار ، ازadi ، اظهار میل.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا اینکه دیگران از میوه‌هایش بخورند.

۱- دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

فَقَالَ أَنُوْشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخَ!» وَ أَمَّرَ أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحِ أَلْفُ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَاحُ الْعَجُوزُ فَرِحاً: «مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»

پس انوشیروان گفت: «راست گفتی ای پیرمرد!» و دستور داد به کشاورز هزار دینار بدھند. پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «چقدر سریع (شتابان) این درخت میوه داد!»

فَأَعْجَبَ أَنُوْشِرَوَانَ كَلَامُهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَّةً أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی واداشت و دستور داد دوباره (بار دوم) به او هزار دینار دیگر بدھند.

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ مَرِدِ ذُلَكَ الْغَرْسِ» رسول الله ﷺ

هیچ مردی نیست که درختی بنشاند، مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن درخت می‌دهد برایش اجر بنویسد.

به بـ شـتـبـنـ اـولـ

المـعـجمـ بـرـگـدـ

الْعَوْدَةُ: برگشتن = آرگوچ غَرْسٌ: کاشت الْغَرْسُ: نهال، کاشتن نهال غَلِيظُ الْقَلْبُ: سنگدل الْفَسِيَّةُ: نهال جَمْعُ: الْفَسَائِلُ الْفَظْتُ: تندخو لاعَبٌ: با ... بازی کرد لَبْتُ: نرم شدی (ماضی: لان - ، مضارع: یلین) ما أَسْرَعَ: چه شتابان است! مَرَّ: گذر کرد (مضارع: یمَرَ) الْمَعَزَّ: گرامی الْيَافِعُ: جوان کم‌سال	اَنْفَضَّ: پراکنده شد (مضارع: بِنْفَضَّ) الْجَوْزُ: گردو حَضَنَّ: در آغوش گرفت خَيْرٌ: اختیار داد دَافَعَ: دفاع کرد دَعَتْ: مؤنث «دَعَاء» (دعوت کرد) رَاجَّ: رفت = ذَهَبَ الْرَّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جَاهِهُ: ها الْرَّضَاعَةُ: شیر خوارگی الْشَّيْخُ: پیرمرد، پیشووا جَمْعُ: الْشَّيْوُخُ الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن جَمْعُ: الْعَجَاجِزُ	أَبْقَى: نگهدار (أَبْقَى، يَبْقِي) الْأَمْمَارُ: میوه دادن أَمْرَ: میوه داد اخْتَارَ: برگزید = انتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ: آزاد کرد الْإِعْزَازُ: گرامی داشتن بِإِعْزَازٍ: با عزت « أَكْرَمَ: گرامی داشت الْأَقْمَامَةُ: ماندن الْأَمْرَدُ: پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. أَمَلَ: امید داشت اذْزَعَ: آزرده شد
---	--	---

° أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ: أَنْ يُعْطِي: فعل مضارع مجهول، أَلْفُ: ذاتب فاعل و مرفوع علامته ضمه

حَوْلَ النَّصِّ بِرُّوْجُودٍ

كھر أ. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَّةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءَ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيَّ مِنَ الرُّضاعَةِ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبر.

۲- كم دیناراً أَمْرَأْ نُوشِروانُ أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحِ؟ - أَمْرَأْ أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ
نوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدنهند؟ - دستور داد به او هزار دینار بدنهند(داده شود).

۳- مَنْ أَيْ شَيْءٍ انْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ - اِنْزَعَجَ مِنْ فَعْلِ رَجُلٍ لَمْ يَقْبِلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَرَقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ. يَا انْزَعَجَ مِنْ فَعْلِ الرَّجُلِ وَتَفَرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ
پیامبر از چه چیزی آزده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پرسش را بوسیده بود و بین بچههایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچههایش ناراحت شد.

۴- مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَاحَ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می کاشت؟ - نهال گردوبی را می کاشت.

۵- مَنْ قَبَلَ الْوَالِدُ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبَلَ الْوَالِدُ ابْنَهُ.
در ابتدای پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پرسش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرُّضاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

- | | |
|--|---|
| ✓
✗
✗
✓
✗
✓ | <p>۱- لَوْ كَانَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطَّا لَانْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ.</p> <p>۲- لَا اهْتِمَامٌ بِغَرِيسِ الْأَشْجَارِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ قَرْدِ مِنَا.</p> <p>۳- كَانَ نُوشِروانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ.</p> <p>۴- دَعَتِ الشَّيْمَاءَ قَبِيلَتَهَا إِلَى الإِسْلَامِ بَعْدَ إِعْتَاقِهَا.</p> <p>۵- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً.</p> <p>۶- كَانَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ.</p> |
|--|---|

﴿ إِعْلَمُوا ﴾ بِرْكَةٌ

أَسْلُوبُ الْاسْتِثْنَاءِ

بِهِ اِيْنَ جَمْلَهِ دَقْتَ كَنِيدَ.

«حَضَرَ الزَّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْامْتِنَاحِ إِلَّا حَامِدًا» هُمْ شَاگِرِدِيهَا بِهِ جَزْ حَامِدٌ در سالن امتحان حاضر شدند.

■ كلمه «حامداً» در جمله بالا مُستثنى، «الزماء» مستثنى منه و «إلا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنى يعني «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود.

حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِنَاحِ	الْزَمَلَاءُ	حَضَرَ
مُسْتَثْنَى	ادَاتُ اسْتِثْنَاءِ		مُسْتَثْنَى مِنْهُ	
حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِنَاحِ	حَضَرُوا	الْزَمَلَاءُ
مُسْتَثْنَى	ادَاتُ اسْتِثْنَاءِ			مُسْتَثْنَى مِنْهُ

مثال دیگر: **كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ**.

ادات استثناء مستثنى منه

كَمَا خَتَّبَ نَفْسَكَ(۱): تَرْجِمُ الْعَبَارَاتِ التَّالِيَّةَ؛ ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَثْنَى وَأَعْرَابُهُ، وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...** القصص: ۸۷

جز ذات او همه چیز تابودشونده است. (فولادوند)

وَجْهَهُ: **الْمُسْتَثْنَى** و منصوب / **الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ:** **كُلُّ شَيْءٍ**

۲- **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكَبَّ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابليس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

إِبْلِيسَ: **الْمُسْتَثْنَى** و منصوب / **الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ:** **الْمَلَائِكَةُ**

۳- **كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَّةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا تَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ** ^۱ **فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غُصَّتْ** ^۲ **عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ**

فَاضَتْ ^۳ **مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.** رسول الله ﷺ

در روز رستاخیز ، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده،

دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

تَلَاثَ: الْمُسْتَثْنَى و منصوب / **الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ:** **كُلُّ عَيْنٍ**

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزماء حضروا في صالة الامتحان إلا حامداً» مستثنى منه «واو» در «حضرروا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» يعني «الزماء» مستثنى منه است.

٤- كُلٌّ وِعَاءٌ يَضْيِقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَعُ^٧ بِهِ. الْإِمَامُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
وِعَاءُ الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلٌّ وِعَاءٌ

٥- كُلٌّ شَيْءٌ يَرْخُصُ^٨ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَّا. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هرچیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود گران می‌شود.
الْأَدَبُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلٌّ شَيْءٌ

٦- يَغْفِرُ اللَّهُ الدُّنْوَبَ إِلَّا الشَّرَكَ بِاللَّهِ.
خداؤند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الْشَّرَكُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٍ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: الدُّنْوَبَ

١. سَهَرٌ - بیدار ماند ٢. غَصْ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ٣. فاضَ: لبریز شد ٤. الْحَشِيشَةُ: پروا ٥. الْوِعَاءُ: ظرف «جمع: الْوِعَيَّةُ»
٦. ضاقَ: تنگ شد ٧. اَنْسَعَ: فراخ شد ≠ ضاقَ ٨. رَخْصٌ ≠ ارزان شد ٩. غَلَّا: گران شد ≠ رَخْصٌ

٧ أسلوب الحصر

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:
«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ يعني «کسی جز راستگو موفق نشد». یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موقفیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.
■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كاظِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤگد ترجمه کنیم.

در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي المَكَتبَةِ إِلَّا كاظِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^٧. در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ (۲): ترجم العبارات التالية، ثم ميز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

- ۱- ﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَ لَهُوَ ... ﴾^{۲۲} الأنعمان: ... و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / **اسلوب حصر**
- ۲- ﴿ ... لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾^{۸۷} يوسف: ... تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید میشوند. / **اسلوب حصر**
- ۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ○ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾^{۲۰} العصر: ... همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند... / **اسلوب استثناء**
- ۴- ما طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ .
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکرد. / **اسلوب استثناء**
- ۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنَانَاسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / **اسلوب استثناء**
- ۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرُهُ.
کتاب را به جز منابع خواندم. / **اسلوب استثناء**

.....
مَصَادِرُهُ: منابع

که التَّمَارِينُ بِرُوْجَهِ

● التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ابْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ فِي مُعَجَّمِ الدَّرِسِ.

- ۱- صَبِيَّ قَبْلَ سِنِ الْبَلُوغِ
نوچوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوچوانی که سیبیلش درآمد، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- ۲- جَعَلَهُ حَرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردهی در آورد. ← آزاد کرد
- ۳- الْرَّجُلُ أَوِ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِ
مرد و زن پیر سن. ← پیر زن و پیر مرد
- ۴- قَطْعَةٌ مِنْ قَمَاشٍ يَلْبِسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْعَبَاءَةِ
تکه ای از لباس که روی لباس همچون عبا پوشیده میشود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه ها
- ۵- قَمَرَةٌ قَشْرُهَا صُلْبٌ وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلأَكْلِ، يَكْسِرُ لِتَنَاؤْهَا
میوه ای که پوست آن سخت است و قابل خوردن نیست و برای اینکه بخورنش شکسته میشود. ← گردو

● الْتَّمْرِينُ الثَّانِي: أَفْرَأَ النَّصُّ التَّالِيَّ؟ ثُمَّ عَيْنْ تَرْجِمَةُ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. بِرَغْدٍ

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتُهُ.
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ.

گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

فَقَالَ: **كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ. أَمَا هُؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛**

پس فرمود: **هُرَدُو** گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

وَ أَمَا هُؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلُونَ. هُؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالْتَّعْلِيمِ أُرْسِلُتُ.

و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را **دانان** می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن **برانگیخته شده‌ام**.

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.

سپس با آنها نشست.

١- الْأَصْلُبُ: سخت و سفت

٣- تَقَعُّدَ: دانا شد، دانش فرا گرفت

٢- بحار الأنوار، ج ١، ص ٢٠٦ / منية المرید، ص ١٠٦ (يتصرف)

٤- فَقَهَ: دانا کرد، دانش آموخت

٥- قَعَدَ: نشست

﴿وَ الآن أَجِبْ عَمَّا يَأْتِي حَسَبَ النَّصْ﴾.

١- لماذا جاءت كلمة «مسجد» في المرة الأولى بدون آل و في المرة الثانية مع آل؟
مسجد: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / المسجد: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس با ال آمده و معرفه است.

٢- ما هو نوع هذه الكلمات؟

الْتَّعْلِيمُ: اسم مصدر، مفرد مذكر، معرفه به ال

الْجَاهِلُونَ: اسم، مفرد، مذكر، اسم فاعل، معرفه به ال

الْأَفْضَلُونَ: اسم، مفرد، مذكر، اسم تفضيل، معرفه به ال

٣- أكتب نوع هذين الفعلين و صيغتهما و بابهما؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُون) ثلاثة مزيد از باب تَفَعُّل

أُرْسِلُتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثة مزيد از باب افعال

٤- أعرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا:

الله: مضاف اليه و مجرور علامته کسره → دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ.

الله: مفعول و منصوب علامته فتحه → يَدْعُونَ اللَّهَ

خَيْرٍ: مجرور به حرف جر علامته کسره → كِلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ

الْجَاهِلُ: مفعول و منصوب علامته فتحه يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلَ

أَفْضَلُ: خبر و مرفوع علامته ضمه هُوَلَاءُ أَفْضَلُ

٥- أَكْتُبْ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بَعْثَتْ» وَ «أَحْسَنْ» فِي النَّصِّ؟

جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بَعْثَتْ = أَرْسَلَتْ ؛ أَحْسَنْ = أَفْضَلُ

٦- أَكْتُبْ جَمْعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:

رُسُلٌ - جَاهِلُونَ وَ جَاهِلِينَ، جَهَالٌ - أَفْضَلُونَ وَ أَفْضَلِينَ، أَفَاضِلٌ - تَعْلِيمَاتٍ

● آلتَمَرِينُ الثَّالِثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبِّبِ. بِرَغْدٍ

(١) آلِيافٌ الْأَشَابِ الْأَمْرَدِ الْأَعْجُوزِ الْأَوِعَاءِ

آلِيافٌ (جوان كمسن و سال)/ الْأَشَابِ (جوان)/ الْأَمْرَدِ (پرس نوجوان)/ الْأَعْجُوزِ (پيرمود و پيرزن)/ الْأَوِعَاءِ (ظرف)

(٢) الْأَرْصِيدِ الْأَرْدَاءِ الْأَفْسَطَانِ الْأَقْمِيسِ الْأَسْرَوَالِ

الْأَرْصِيدِ (اعتبار مالي، شارژ)/ الْأَرْدَاءِ (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کشند)/ الْأَفْسَطَانِ (پیراهن زنانه)/

الْأَقْمِيسِ (پیراهن)/ الْأَسْرَوَالِ (شلوار)

(٣) الْأَفْرَاسِ الْقَصِيرِ الْأَسْوَدِ الْأَكْلَابِ الْأَذَنَابِ

الْأَفْرَاسِ (اسب‌ها)/ الْقَصِيرِ (کوتاه)/ الْأَكْلَابِ (سگ‌ها)/ الْأَذَنَابِ (گرگ‌ها)/ الْأَسْوَدِ (شیرها)

(٤) الْأَخْوَةِ الْأَمْهَاتِ الْأَبَارِ الْأَجْدَادِ الْأَخْوَاتِ

الْأَخْوَةِ (برادران)/ الْأَمْهَاتِ (مادران)/ الْأَجْدَادِ (الْأَبَارِ)/ الْأَخْوَاتِ

(٥) الْقِشْرِ الْشَّمَرِ الْجِدْعِ الْفَظِ الْغُصْنِ

الْقِشْرِ (پوست)/ الْفَظِ (تندخوا)/ الْجِدْعِ (تنه)/ الْغُصْنِ (شاخه)/ الْشَّمَرِ (میوه)

(٦) الْفُسْتُقِ الْتَّفَاحِ الْجَوْزِ الْأَنْوَمِ الْأَعْنَبِ

الْفُسْتُقِ (پسته)/ الْجَوْزِ (گردو)/ الْأَنْوَمِ (خواب)/ الْأَعْنَبِ (انگور)/ الْتَّفَاحِ (سیب)

● آلتَمَرِينُ الرَّابِعُ: ضَعْ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. بِرَغْدٍ

غَلَّا الشَّرَاءَ اتَّسَعَ قَدَرَ الْأَدَاءِ الْصَّبِيِّ رَاحَ الْأَعْوَامُ أَعْطَى الْرُّوحَ صَارَ الْشَّمَالَ

الْبَيْعَ رَحْصَ الْسَّنِينَ أَصْبَحَ الْرَّحْمَةَ الْيَمِينَ الْمَرَضَ اسْتَطَاعَ أَخَذَ الْوَلَدَ ضَاقَ



أَعْطَى ≠ أَخَدَ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	الشُّرَاء ≠ الْبَيْعَ	غَلَّا ≠ رَحْصَ
داد گرفت	گشاد شد تنگ شد	خرید فروش	گران شد ارزان شد
الصَّبِيٌّ = الْوَلَدَ	الدَّاء = الْمَرْضَ	قَدَرَ = اسْتَطَاعَ	الشَّمَال ≠ الْيَمِينَ
پسر	بِيماري	توانستَ	چپ راست
صارَ = أَصْبَحَ	الرُّوحُ = الْرَّحْمَةَ	الْأَعْوَامُ = الْسَّنَنَ	راحَ = ذَهَبَ
شد	رحمَت	سالَهَا	رفت

● الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: بِرْجَد

أ. تَرْجِيمُ الْأَفْعَالِ.

لَمْ يَنْفَخْ: نَكْشُودَ	7. اَنْفَتَحَ: گشوده شد	رجَاءً، اَفْتَرَحْنَ: لطْفًا، پیشنهاد بدھید	1. تَقْتَرَحْنَ: پیشنهاد می دھید
لا تَظَاهِرَ: وَامْوَدْ فِي كِيمِ	8. تَظَاهَرَ: وامود کرد	لَا تَبْتَعِدُ: دور می شوی	2. تَبْتَعِدُ: دور می شوی
سَنْتَوْكَلُ: تُوكَلْ خواهیم کرد	9. تَوَكَّلَ: توکل کرد	أَسْرَعْ: بشتاب	3. تُسْرِعُ: می شتابی
عَلَمْنِي: بِهِ مِنْ آمُوزَشِ بَدَه	10. عَلِمْ: آموزش بدھ	أَعْتَدَرُ: پوزش می خواهد	4. يَعْتَذِرُ: پوزش می خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بِرْ نَخَوَاهِدَ گَشَت	11. يَرْجِعُ: بر می گردد	لَا يُقَاتِلُ: نباید بجنگد	5. قَاتَلَ: جنگید
لَيْنَجِحَ: تَأْمُوقَ شَوَدَ	12. يَنْجُحُ: موفق می شود	ما اسْتَهَلْكَنَا: مصرف نکردیم	6. اسْتَهَلَكَ: مصرف کرد

ب. تَرْجِيمُ الْأَسْمَاءِ.

الاحتفالات: جشن‌ها	7. اِحْتَفَلَ: جشن گرفت	الْأَكَابِرُ: بِزَرْگَان	1. كَبُورَ: بزرگ شد
المُسَمَّعِينَ: گوش فرا دهنگان	8. اِسْتَمَعَ: گوش فرا داد	النَّادِمُونَ: پشیمان‌ها	2. نَدِمَ: پشیمان شد
الْغَفَارَ: بسیار آمرزندگان	9. عَفَرَ: آمرزید	الْمَعْمَلُ: کارگاه	3. عَمَلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبَ: ورزشگاه‌ها	10. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَنْصُورَاتُ: یاری شدگان	4. نَصَرَ: یاری کرد
الصَّغْرَى: کوچکتر	11. صَغَرَ: کوچک شد	الْمَشْجَعَةُ: تشویق کننده	5. شَجَعَ: تشویق کرد
الْتَّدْرِيسَ: درس دادن	12. دَرْسَ: درس داد	الْمَعْنِيَنَ: مشخص شده	6. عَيْنَ: مشخص کرد

﴿ هَذَا خَلْقٌ فَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ لِئَمَانٍ: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

﴿ نِظَامُ الطَّبِيعَةِ نِظَمُ طَبِيعَتِ

ما أَجْمَلَ الطَّبِيعَةَ تَوازُنًا! خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظَامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعِيشُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ؛

طبیعت از نظر برابری و توازن چه زیباست! خداوند نظمی را برای آن آفرید که حکم می‌کند بر همه موجودات از گیاه و حیوان و موجودات دیگر که با یکدیگر زندگی می‌کنند.

فَيَتَحَقَّقُ التَّوازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فیها. وَ أَئِي خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْهَا وَ مَوْتٍ مَنْ فِيهَا.

پس توازن و آرامش و ثبات در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن منجر به ویرانی آن و از بین رفتن (مرگ) هر که در آن است، می‌شود.

وَ مِنْ مُهَدَّدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوُّثُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمْضِيَّةً»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود؛»

و «الِّإِكْتَارِ فِي اسْتِخْدَامِ الْمِبْيَادِاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمَدَةِ الْكِيمِيَاوِيَّةِ.»

و «زياد روی در استفاده از (به کارگیری) آفت کش‌ها و سوموم کشاورزی و کودهای شیمیایی»

و «إِيجَادُ النَّفَاثَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ.»

و «بوجود آوردن زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتَمَّ التَّوازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خَلَالٍ وَجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتَهَا تَدَاخُلًا كَامِلًا، وَلَكِنْ مَا أَظْلَمَ

الإِنْسَانَ لِلْطَّبِيعَةِ فِي نَشَاطِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوازُنِ!

توازن در طبیعت بواسطه وجود ارتباطات کاملاً متقابل (ارتباطات کاملاً متقابل) میان موجودات زنده و محیط زیستشان صورت می‌پذیرد ولی چقدر ستمکار است انسان نسبت به طبیعت در فعالیت‌هایش که منجر به برهمن خوردن این توازن می‌شود. (منجر به عدم این تعادل می‌شود)

وَ الْآنَ لَنَقُرَأَ هَذِهِ الْقَصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لَكِي نَطْلَعَ عَلَى أَفْعَالِ الإِنْسَانِ الْمُخَرَّبِ لِلْبَيْتَةِ:

و اکنون باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از اقدامات خرابکارانه انسان در قبال محیط زیست آگاه شویم:

^٨ توازن: همطراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازن، تعادل، معادله، برابری، تساوی

^٩ خلال : ازمیان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخارتر، از اغاز تا انتها، قام

يُحَكِّي أَنَّ مُزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَرْعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضْرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَ كَانَ يُبَيِّنُ فِي مَرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطَّيْورِ، روایت می شود که کشاورزی مزرعه ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان بزرگی بود. و در مزرعه اش انواع پرندگان را پرورش می داد،

ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاخِ الطَّيْورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَأَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبِّبِ ذَلِكَ وَ يُرَاقبُ الْمَرْعَةَ لَيَلَّا وَ نَهَارًا؛ فَلَاحَظَ أَنَّ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُربَ الْمَرْعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَ تَأْكُلُهَا.

یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد جوجه های پرندگان به تدریج کم می شود. کشاورز در باره علت آن شروع به اندیشیدن کرد و مزرعه را شب و روز مراقبت می کرد؛ پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی می کنند، پس به جوجه ها حمله می کنند و آنها را می خورند.

فَقَرَرَ الْمُزَارِعُ التَّخَلُّصَ مِنْهَا وَ هَكُذا فَعَلَ.
پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها نجات یابد و همین کار را هم کرد.

وَ بَعْدَ شُهُورٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَرْعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. وَ لَمَّا رَاقَ الْأَمْرُ مُرَاقبَهُ شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فَقْرَانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.

چند ماه بعد کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار گرفته است. و وقتی این موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش های کشتزار به سبزیجات حمله می کنند و آنها را می خورند.

أَخَدَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ: «لِمَاذَا ازْدَادَ عَدْدُ فَقْرَانِ الْحَقْلِ ازْدِيادًا كَبِيرًا؟!
کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش های کشتزار بسیار زیاد شده اند؟!»

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزِّرْاعَةِ وَ اسْتَشَارَهُ.
پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و با او مشورت کرد. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَ هُنَاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مِنْطَقَتِكُمْ؟!
«چگونه اینطور شد، در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند؟!»

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.
کشاورز به او گفت: «قطعان خودم را از دست جغدها با کشن بسیاری از آنها نجات دادم.»

قَالَ الْخَبِيرُ: «يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ لِلْطَّبِيعَةِ! إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّيَ الظَّالِمِينَ.
کارشناس گفت: «برای طبیعت چه کار ویرانگری است! قطعاً تو همچون ستمکاران بر نظام طبیعت دست درازی کردی.

فَأَلْبُومَاتُ كَانَتْ تَتَغَدَّى عَلَى فَقْرَانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاخِ.
جغدها علاوه بر جوجه ها از موش های کشتزار تغذیه می کردند.

وَ بَعْدَ التَّخَلُّصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ ازْدَادَ عَدْدُ فَقْرَانِ الْحَقْلِ.
و بعد از نجات از دست بیشتر جغدها، تعداد موش های کشتزار افزایش یافتند.

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطَأَ بِالْحَفَاظِ عَلَى طِيورَكَ لَا يُقْتَلُ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشاَكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْئَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤْلَمَةً».

تو باید این اشتباه را با مراقبت از پرندگانست اصلاح کنی نه با کشتن جغدها؛ پس اگر این حالت همین طور ادامه یابد مشکلات جدید بسیار درد آوری را در محیطی که در آن زندگی می کنی مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَرَ الْمَزَارِعُ الْجَفَافُ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَ السَّمَاحُ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزَرَعَتِهِ.

و بنابراین کشاورز تصمیم گرفت از جوجه‌ها نگهداری کند و به جغدها اجازه ورود به مزرعه‌اش را داد.

فَأَرْدَادَ عَدُدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فِرْنَانَ الْحَقْلَ، وَ عَادَتِ الْبَيْئَةُ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

و بار دیگر تعدادشان زیاد شد، و موش‌های کشتزار را خوردند، و آن محیط به حالت طبیعی‌اش برگشت.

به به تمرين اول

المُعَجَّمُ بِرْگَد

الْكَائِنَاتُ: موجودات الْمَزَارِعُ: کشاورز = الْفَلْح الْمُهَدَّدُ: تهدید کننده ما أَظْلَمُ: چه ستمگر است! مُؤْلِمٌ: دردآور هُنَاكُ: آنجا، وجود دارد يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ!: چه کار ویرانگر!	تَعَرُضٌ: در معرض قرار گرفت تَغَدِّيَ: تغذیه کرد (مضارع: يَتَغَدِّي) الْتَّلُوُثُ: آلودگی الْحَقْلُ: کشتزار «جمع: الْحُقول» الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخُبَراء» الْخَضْرَاءُونَ: سبزیجات رَاقِبٌ: مراقبت کرد رَبٌّ: پرورش داد (مضارع: يَرْبِّي) السَّمَاحُ لِـ: اجازه دادن به (سمح -) الْفَرَّانُ: موش‌ها وَاحِدٌ آنُ: الْفَارَّةُ قَرَرَ: تصمیم گرفت	أَرْوَنِيُّ: نشانم دهید «أَرْوَا + نُون وَقَاءِيَةٍ + يِ» الْأَسْتَقْرَارُ: آرامش و ثبات الْأَسْمَدَةُ: کودها «مفرد: الْسَّمَادُ» اطْلَاعٌ: آگاهی یافت «مضارع: يَطَّلِعُ» الْأَفْرَاخُ: جوجه‌ها «مفرد: الْفَرَّخُ» = الْفَرَّاخ الْأَكْثَارُ: بسیار گردانیدن، زیاده روی الْبَيْئَةُ: محیط زیست تَحَقَّقَ: تحقیق یافت تَعَدِّيُ: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدِّي)
--	--	---

حَوْلَ النَّصِّ يُرْكَد

که ا. عَيْنُ الصَّحِيحَ وَالْبَخْطَأ حَسَبَ الدَّرْسِ.



- ۱- آلَرَوَابِطُ الْمُتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتَهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوازِنِ فِي الطَّبِيعَةِ.
ارتباطات دخالت جویانه میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می شود .



- ۲- كَانَ الْفَلَاحُ يَمْلُكُ مَرَعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانِ يَزَرِعُ فِيهَا الرَّزَّ.
کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت که در آن برنج می‌کاشت.



- ۳- ظَنَّ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاجَ الطَّيْورِ.
کشاورز گمان کرد که جغدها همانی‌اند که جوجه پرندگان را می‌خورند.



- ۴- آلَزَارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلثَّعَالِبِ بِالدُّخُولِ إِلَى مَرَعَتِهِ.
کشاورز به رویها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.



- ۵- كَانَ الْمَزَارِعُ يُرْبِي الطَّيْورَ وَ الْبُومَاتِ فِي مَرَعَتِهِ.
کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغدها را پرورش می‌داد.



- ۶- فِي النِّهايَةِ حَافَظَ^{۱۰} الْمَزَارِعُ عَلَى الطَّيْورِ وَ أَفْرَاخَهَا.
در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.



- ۷- تُعَدُّ النَّفَاعِيَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيدًا لِنِظامِ الطَّبِيعَةِ.
زباله‌های صنعتی تهدیدی برای نظام طبیعت بشمار می‌آیند.

ب. انتخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

- ۱- بَعْدَ (سِنِينَ □ / شُهُورَ) شاهَدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ.
بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردگی شدن و نابودی قرار دارد.

- ۲- كَانَتْ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنَ (الثَّعَالِبِ □ / الْفَئَرانِ) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.
گروه بزرگی از موش‌ها به سبزیجات حمله می‌کردند و آن را می‌خوردند.

- ۳- عَيْشُ الْحَيَوانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَحْقُقُ إِيجَادَ (النَّفَاعِيَةِ □ / التَّوازِنِ) فِي الطَّبِيعَةِ.
زندگی حیوانات با یکدیگر، با ایجاد تعادل در طبیعت محقق می‌شود.

- ۴- أَيْ خَلَلٌ^{۱۱} فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيبِهَا وَ (مَوْتٌ / حَيَاةً □) مَنْ فِيهَا.
هر اختلالی در نظام طبیعت منجر به ویرانی آن و مرگ (از بین رفقن) هرکه در آن است، می‌شود.

^{۱۰} حَافَظَ عَلَى: حفظ کرد، مراقبت کرد

^{۱۱} خَلَل: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهمانگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

۵- إِيجادُ النَّفَایاتِ الصَّناعیَّةِ وَ الْمُنْزَلیَّةِ (يَهَدِّدُ / لَا يَهَدِّدُ) نَظَامَ الطَّبیعَةِ.
به وجود آمدن زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می کند.

۶- تَدَخُّلُ الْإِنْسَانِ فِي أَمْوَارِ الطَّبیعَةِ يَؤْدِي إِلَى (تَنظِيمٌ / اخْتِلَالٌ) تَوازُنَهَا.
دخالت انسان در امور طبیعت، منجر به عدم تعادل آن می شود.

۷- هَدَدَ الْمَزَارِعُ الطَّبیعَةَ فِي مَرْعَتِهِ بِ (حَفْظٌ / قَطْلٌ) بِومَاتِهَا.
کشاورز طبیعت را در مزرعه اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

﴿ إِغْلَمَوا ﴾ بِرَكَةٍ

المفعول المطلق

به ترجمۀ چهار جمله زیر دقت کنید.

- | | |
|---|--|
| ۱- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ. | ۲- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا. |
| ۳- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا صادقًا. | ۴- اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا الصَّالِحِينَ. |
| از خدا آمرزش خواستم. | از خدا بِي گمان آمرزش خواستم. |
| از خدا صادقانه آمرزش خواستم. | از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم. |

- چه رابطه ای میان دو کلمه «استغفرت» و «استغفار» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «استغفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «استغفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفهول مطلق» است.


اصِرُوا عَلَى الْمَشَالِكِ صَبَرًا.

مفهول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «استغفرت» تأکید کرده است.

به مصدر «استغفار» در جمله دوم «مفهول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بِي گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.


اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا.

مفهول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفهول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف‌الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «استغفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفهول مطلق نوعی» گفته می شود.

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صادِقًا.
 مفعول مطلق نوعی مضاف اليه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:

تَجْهِيدُ الْأُمَّ لِتَرْبِيَةِ أُولَادِهَا لِجَهَادٍ بِالْأَغْرِيَةِ.
 مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفَارًا صادِقًا.
 از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت
یا مضاف‌الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان
می‌کند و صفت یا مضاف‌الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توأم‌ندهای گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کلام اخیر نفسک: انتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

۱- ﴿فَاصِرِ صَبِرًا جَمِيلًا﴾ المعارض: ۵ صَبِرًا: مفعول مطلق نوعی

الف. قطعاً شکیابی کن. ب. به زیایی صبر کن.

۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الاحزاب: ۴۱ ذِكْرًا: مفعول مطلق نوعی

الف. خدا را همیشه یاد کنید.

۳- ﴿كَلَمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴ تَكْلِيمًا: مفعول مطلق تأکیدی

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت.

٤- هُوَ نُزَلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾
القرآن:

الف. و مانند ملائک فرود آمدند.

- تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأكيدی
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

که التمارین بروگد

● آلتتمرين الأول: عَيْنَ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ في مُعْجَمِ الدَّرِسِ.

الحَقْل

١- أَرْضٌ وَاسِعَةٌ خَضْرَاءٌ تُزْرَعُ فِيهَا أَنْوَاعُ الْمَحَاصِلِ.

زمین سبز بزرگی است که در آن انواع محصولات کاشته می‌شود. (کشتزار)

اسْتَشَارَ

٢- طَلَبَ آرَاءَ الْآخَرِينَ حَوْلَ قَضِيَّةٍ لِيُنَتَّخِبَ أَحْسَنَهَا.

نظرات دیگران را در مورد موضوعی خواست تا بهترینش را انتخاب کند. (مشورت کرد)

الْخَبِير

٣- عَالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمُورِ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرَنَامِجٍ.

دانشمند دارای تخصص در کارهای مربوط به شغل یا کار یا برنامه است. (کارشناس)

الْأَسْمَدة

٤- مَوَادٌ كِيمِيَاوِيَّةٌ وَ طَبَيِعِيَّةٌ لِتَقوِيَّةِ التَّرَابِ الْمُضَعِّفِ.

مواد شیمیایی و طبیعی برای تقویت خاک ضعیف است. (کودها)

الْفَارَةَ

٥- حَيَوانٌ صَغِيرٌ يَعِيشُ تَحْتَ الْأَرْضِ يَنْقُلُ دَاءَ الطَّاعُونِ؛ وَ الْقِطُّ مِنْ أَعْدَائِهِ.

حیوانی کوچک است که زیرزمین زندگی می‌کند و بیماری طاعون را انتقال می‌دهد؛ و گربه از دشمنان اوست. (موش)

● آلتتمرين الثاني: افْرِّ النَّصَ النَّالِي؛ تُمَّ عَيْنَ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ اكْتُبِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بروگد

الكتاب الخامس والأربعون من نهج البلاغة

إِلَى عُثْمَانَ بْنَ حُنَيْفَ عَامِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَصَرَةِ

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفَ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَبْيَةَ أَهْلِ الْبَصَرَةِ دَعَا إِلَى مَلَدَبَةَ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا؛ ... وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَانِلُهُمْ مَجْفُوعٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوٌّ.

أَلَا وَ إِنَّ لَكُلَّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِيُ بِهِ وَ يَسْتَضِيَّ بِنُورِ عِلْمِهِ.

أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرَيْهِ وَ مِنْ طَعْمَهِ بِثَرْصِيْهِ.

أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكُنْ أَعْيُنِيْنِي بِوَرَعٍ وَ اجْنِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنیف استاندار امیر المؤمنین علی علیه السلام در بصره

اما پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حنیف، به من [خبر] رسید که مردی از مردان بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتابتی؛ ... و گمان نمی‌کردم مهمان مردمی را بپذیری که تهییدستان رانده و ثروتمندان دعوت شده است.

آگاه باشد که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیايش به دو جامه کهنه و از خوراکش به دوقیص نان بسنده کرده است.
آگاه باشید که قطعاً شما نمی‌توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، مرا یاری دهید.

۱- آفْتَيْهَةٌ: أَلْسَابٌ «مُفَرَّدَهُ: الْفَقِيْهُ»	۲- الْمَأْدَبَةٌ: مَائِدَةُ الضِّيَافَةِ	۳- الْعَائِلَةُ: الْفَقِيرُ	۴- الْمَأْمُومُ: الْتَّابِعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ	۵- الْمَدْعُوُهُ: الَّذِي قُدِّدَ دَعْوَاهُ
۶- الْمَهْمُومُ: الْتَّابِعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ	۷- اَهْنَدَى: تَبَعَ	۸- اَسْضَاءَ: طَلَبَ الضَّوْءَ	۹- اَكْفُرُ بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًّا	۱۰- الْطَّمْرُ: الْبَلَاسُ الْعَتِيقُ «جَمْعُهُ: الْأَطْمَارُ»
۱۱- الْطَّعْمُ: الْطَّعَامُ	۱۲- الْقُرْصُ: قَطْعَهُ مِنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوُهُ دَائِرِيَ الشَّكْلِ	۱۳- اَمْيُونِيٌّ: اُنْصُرُونِي	۱۴- السَّدَادُ: الصَّوَابُ (درستی)	۱۵- عَيْنُ نُونَ الْوِقَائِيَّةِ فِي النَّصِّ:
۱۶- الْمَجْهُوفُ: الْمَطْرُودُ	۱۷- الْمَأْدَبَةُ: مَائِدَةُ الضِّيَافَةِ	۱۸- الْمَهْمُومُ: الْتَّابِعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ	۱۹- اَكْفُرُ بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًّا	۲۰- اَسْضَاءَ: طَلَبَ الضَّوْءَ
۲۱- الْمَأْمُومُ: الْتَّابِعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ	۲۲- اَهْنَدَى: تَبَعَ	۲۳- اَكْفُرُ بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًّا	۲۴- السَّدَادُ: الصَّوَابُ (درستی)	۲۵- اَسْضَاءَ: طَلَبَ الضَّوْءَ

۱- عَيْنُ نُونَ الْوِقَائِيَّةِ فِي النَّصِّ: بلغني ؛ أعينوني

۲- أَعْرِبُ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطَّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاهُ إِلَى مَأدَبَةٍ فَاسْرَعْتُ إِلَيْهَا.

حُنَيْفٌ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسم آن و منصوب علامته فتحه - فِتْيَةٌ: مجرور به حرف جر علامته كسره - الْبَصْرَةُ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - مَأدَبَةٌ: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيْنُ الْكَلِمَةِ عَلَى وَزْنِ «أَفْعَلَتْ» وَ الْأُخْرَى عَلَى وَزْنِ «اَفْعَالٍ»: اسْرَعْتَ ، اجْتَهَادٍ

۴- عَيْنُ نَوْعِ فَعْلٍ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتَهُ: فعل مضارع، جمع مذكر مخاطب

۱- فِتْيَةٌ: جمع «فتی» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

● آلتَّمَرِينُ التَّالِثُ: تَرْجِمَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةِ. برگرد

الماضي	المضارع والمُستَقْبَلُ	الأمرُ وَ النَّهْيُ	المصدر	اسمُ الفاعل
قَدْ أَرْسَلَ:	سَوْفَ يُرْسِلُ:	أَرْسَلُوا:	الْأَرْسَالُ:	الْمُرْسَلُونَ:
فَرَسِنَادَهُ است	فَرَسِنَادَهُ مِنْ شُود	بَفَرَسِنَادَهُ	فَرَسِنَادَهُ	فَرَسِنَادَهُ شُدَّگَان
آگاه شد	آگاه خواهید شد	آگاه شوید	آلَانتِباَهُ:	الْمُنْتَهِيَّنَ:
انْسَحَبْتم	لَا يَنْسَحِبُ:	لَا تَنْسَحِبُ:	الْأَنْسَحَابُ:	الْمُنْسَحِبُ:
عقبَ كَشِيدَد	عقبَ نَكَشْ، نَبَيَّدَ عَقْبَ بَكَشَد	لَا تَنْسَحِبُ:	عَقْبَ كَشِيدَن	عَقْبَ كَشِيدَه
پس نَكْرَفَت	پس مِنْ گَيْرَد	لَا تَسْتَرِجَعُ:	الْأَسْتَرِجَاعُ:	الْمُسْتَرِجَعُ:
ما جَادَلَ:	لَمْ يُجَادِلُ:	لَمْ يَسْتَرِجَعُ:	لَا تَسْتَرِجَعُ:	الْمُجَادِلُونَ:
بحث نَكَرَد	بَحْثَ نَكَرَد	لَا تُجَادِلُوا:	الْمُجَادِلَةُ:	الْمُجَادِلَةُ:
تَذَكَّرَ:	يَتَذَكَّرَانَ:	تَذَكَّرُ:	الْأَنْتَذَرُ:	الْمُنْتَذَرُ:
به يَاد آورَد	بَهْ يَادَ مِنْ أَوْرَنَد	بَهْ يَادَ بِيَاور	بَهْ يَادَ آورَدَنَ	بَهْ يَادَ آورَدَنَ
تَنَاصَرَوا:	تَنَاصَرُوْنَ:	رَجَاءٌ تَنَاصَرُوا:	الْأَنْتَنَاصُرُ:	الْمُنْتَنَاصِرُينَ:
هميَارِي كَنَيد	هَمِيَارِي مِنْ كَنَيد	لَطْفًا، هَمِيَارِي كَنَيد	هَمِيَارِي كَرَدَن	دو هَمِيَارِي كَنَنَه
ضَبَطَ كَرَدَه است	ضَبَطَ مِنْ كَنَيد	سَجْلُ:	الْمُسْجَلُه:	ضَبَطَ كَرَدَه



● آلتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبِ الْعَمَلَيَّاتِ الْحِسَابِيَّةِ التَّالِيَّةَ كَالْمُثَالِ: بِرَكْد

$$9 + 4 = 13$$

$$7 \times 0 = 35$$

$$40 : 4 = 10$$

$$96 - 16 = 80$$

$$21 + 11 = 57$$

$$21 + 62 = 83$$

١- تِسْعَةٌ زَائِدُ أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ عَشَرَ.

٢- سَبْعَةٌ فِي خَمْسَةِ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَ ثَلَاثَيْنَ.

٣- أَرْبَاعُونَ تَقْسِيمٌ عَلَى أَرْبَعَةِ يُسَاوِي عَشَرَةً.

٤- سِتَّةٌ وَ تِسْعَوْنَ نَاقِصٌ سِتَّةٌ عَشَرَ يُسَاوِي ثَمَانِينَ.

٥- ثَمَانِيَّةٌ وَ سِتُّونَ نَاقِصٌ أَحَدَعَشَرَ يُسَاوِي سَبْعَةَ وَ خَمْسِينَ.

٦- وَاحِدٌ وَ عِشْرُونَ زَائِدُ اثْنَيْنِ وَ سِتَّينَ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ وَ ثَمَانِينَ.

● آلتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنٌ إِعْرَابَ الْكَلَمَاتِ الَّتِي أُشِيرَ إِلَيْهَا بِخَطٍّ. بِرَكْد

الْمُبَدَّدُ، الْخَبَرُ، الْفَاعُلُ، الْمَفْعُولُ، نَائِبُ الْفَاعُلِ، الْمُضَافُ إِلَيْهِ، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ، الصَّفَّةُ،
اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ وَ خَبْرِهِ، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبْرِهِ، الْحَالُ، الْمُسْتَشَنِي

١- إِنَّ اللَّهَ غَافِرٌ ذُنُوبِ التَّائِبِينَ.

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (اللَّهُ) - خَبْرُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (غَافِرٌ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (ذُنُوبٍ) وَ (التَّائِبِينَ)

٢- لَا شَيْءٌ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ الْلِّسَانِ.

اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)

٣- الْحَيَاةُ مُسْتَمِرَّةٌ سَوَاءً صَحَّتْ أُمْ بَكَيَتْ.

الْمُبَدَّدُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرَّةٌ)

٤- مَنْ لَمْ يُؤَدِّبُ الْوَالِدَيْنِ صَغِيرًا يُؤَدِّبُهُ الزَّمْنُ.

الْفَاعُلُ: (الْوَالِدَيْنِ، الزَّمْنُ) - الْحَالُ: (صَغِيرًا)

٥- يَهْتَمُ الْمَوَاطِنُ الْقَهِيمُ بِنِظَافَةِ الْبَيْتَةِ اهْتِمَاماً بِالْغاَيِّ.

الْفَاعُلُ: (الْمَوَاطِنُ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ (الْبَيْتَةُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَاماً)، الصَّفَّةُ (بِالْغاَيِّ)

٦- لَا يُرِكُ الصَّدِيقُ بِسَبِيلِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَوْجَدُ أَحَدٌ كَلِيلٌ إِلَّا اللَّهُ.

نَائِبُ الْفَاعُلِ (الصَّدِيقُ)، الْمُضَافُ إِلَيْهِ (زَلَّةٌ)، الصَّفَّةُ (كَامِلٌ)، الْمُسْتَشَنِي (اللَّهُ)

٧- يَرِي الْمُتَشَائِمُ الصَّعْوَبَةَ فِي كُلِّ قُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَاقِلُ فَيَرِي الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صُعْوَبَةٍ.

الْفَاعُلُ (الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (الصَّعْوَبَةُ، الْفُرْصَةُ)

الْمُبَدَّدُ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرَّةٌ)، الْفَاعُلُ (الْوَالِدَيْنِ، الزَّمْنُ، الْمَوَاطِنُ، الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتِمَاماً، الصَّعْوَبَةُ، الْفُرْصَةُ)، نَائِبُ الْفَاعُلِ (الصَّدِيقُ)،

الْمُضَافُ إِلَيْهِ (ذُنُوبٍ، التَّائِبِينَ، الْبَيْتَةُ، زَلَّةٌ)، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ (الْلِّسَانُ)، الصَّفَّةُ (بِالْغاَيِّ، كَامِلٌ)،

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفَعْلِ (اللَّهُ) وَ خَبْرُهُ (غَافِرٌ)، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)، الْمُسْتَشَنِي (اللَّهُ)

● الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ: أَكْمَلْ فَرَاغَاتِ التَّرْجِمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. بِرَغْدٍ

بعض الطيور قد تلجم إلى حيل لطرد مفترسها عن عشه، ومن هذه الحيل أن أحد الطيور حين يرى حيواناً مفترساً قريباً من عشه، يتظاهر أمامه بأن جناحه مكسور، فيتبع الحيوان المفترس هذه الفريسة، ويبتعد عن العرش كثيراً. وعندما يتآكل الطائر من خداع العدو وابتعاده من عشه وإنقاذ حياة فراخه من الموت يطير بهته.

برخی پرندگان برای دور کردن شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جمله این چاره اندیشی‌ها این است که یکی از این پرندگان جانوری در زدیک لانه‌اش من بیند، روبه رویش وامود می‌کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درندگ او را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار دور می‌شود.... وقتی پرندگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادن زندگی جوچه هایش مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند.....

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱- لجأ: پناه بُرُد | ۲- الحيل: چاره اندیشی‌ها «فرد: الحيلة» |
| ۳- المفترس: درندگ، جانور شکارچی درندگ | ۴- المكسور: شکسته |
| ۵- تبع: تعقیب کرد | ۶- تآكل من: از ... مطمئن شد |
| ۷- الخداع: زیرنگ | |

«قيمة كُل أمرٍ ما يُخسِّنها.» لَيْلَةُ الْمُؤْمِنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

يا إلهي

يَا إِلَهِي ، يَا مُجِيبَ الدُّعَوَاتِ
وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ
أَجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا

ای خدای من، ای خدای من، ای اجبات کننده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ امْلَأِ الصَّدْرَ انْشِراحاً
وَ فَمِي بِالْبَسَّمَاتِ
وَ أَعْنَى فِي دُرُسِي
وَ أَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنْرِ عَقْلِي وَ قَلْبِي
بِالْعِلُومِ النَّافِعَاتِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِي
وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ امْلَأِ الدُّنْيَا سَلَاماً
شَامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ احْمِنِي وَ احْمِ بِلَادِي
مِنْ شُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فرآگیر، در همه جهتها پر کن.
و از من و کشورم، از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

برگد به تمرین اول

✿ المَعْجَمُ ✿ بِرْگَد

المُجِيبُ : برآورنده	أَنْرٌ : روشن کن (أَنَارَ ، يُنِيرُ) الآنـشـراـحـ : شادمانی البـسـمـاتـ : لبخندـهاـ «مفرد: الـبـسـمـةـ» الـحـظـ : بخت «جمع: الـحـظـوظـ»	احـمـنـیـ : اـزـ منـ نـگـهـدارـیـ کـنـ (حـمـیـ ، يـحـمـیـ / اـحـمـ / نـونـ وـقـایـهـ + يـ) أـعـنـیـ : مـراـ يـارـیـ کـنـ (أـعـانـ ، يـعـینـ / أـعـنـ + نـونـ وـقـایـهـ + يـ)
----------------------	--	---

حَوْلَ النُّصْ بِرْگَد

- | | | |
|-------------------------------------|--------------------------|--|
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/> | كَهْعِينَ الصَّحِيحَ وَ الْبَخْطَأ فِي مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ. |
| | | ١- النجاح في امتحانات آخر السنة. (موفقیت در امتحانات پایان سال) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/> | ٢- السعادة و كثرة البركات. (خوشبختی و پر برکتی) |
| | | ٣- شراء بيت جديد و كبير. (خرید خانه نو و بزرگ) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/> | ٤- إِنَارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد) |
| | | ٥- الْإِعَانَةُ فِي الدُّرُوسِ. (یاری کردن در درس‌ها) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/> | ٦- انشراح الصدر. (گشادگی سینه) |
| | | ٧- شفاء المرضي. (بهبودی بیماران) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | <input type="checkbox"/> | ٨- كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. (زيادی ثروت) |
| | | ٩- طول العمر. (مدت عمر) |

هِإِلْمَوَهِ بِرْگَد

أَسْلُوبُ النَّدَاءِ

- به دو جمله فارسی زیر دقّت کنید.
- سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.
ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رود.
- سعدي و ساربان در دو جمله بالا «مناد» نامیده می‌شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده».
- اکنون به جملات عربی زیر دقّت کنید.

يا طالب، ارحمنا.	يا الله، ارحمنا.	يا سيد السادات،
يا تلميذه، اجتهدي.	يا زهراء، اجتهدي.	يا محبب الدعوات.

- حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «يا» است.
- کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «مناد» نامیده می‌شوند.
- گاهی حرف ندا حذف می‌شود و این را از مفهوم و قرائئن عبارت یا متن می‌توان فهمید؛ مانند «يا ربنا» در این آیه که در اصل «ربنا» بوده است:
- ه... ربنا آتنا في الدنيا حسنة... لـ البقرة: ٢٠١

- به دو جمله زیر توجه کنید.
- يا أيها الأولاد المؤذبون، حافظوا على نظافة الطبيعة.

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيْهَا» و در جمله دوم «أَيْتَهَا» به کار رفته است؟
أَيْها برای مذکور و آیتها برای مؤثث است.

■ در «أَيْهَا الْأَوَّلَادُ» و «أَيْتَهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيْهَا الْأَوَّلَادُ» و «أَيْتَهَا الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند.
در این حالت «أَيْهَا» و «أَيْتَهَا» ترجمه نمی شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سرِ اسم بدون آل می آید؛ مثال: يا ولد، يا بنت
اما اگر منادی «الل» داشته باشد، با «أَيْهَا» و «أَيْتَهَا» به کار می رود؛ مثال:
أَيْهَا الْوَلَدُ، أَيْتَهَا الْبَنَتُ (یا ایهـا الـولـد، یا ایـتها الـبـنت)

■ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا الله) و (یا آللهم) و هیچ فرقی با هم ندارند.
■ گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛ مانند:
یا رب (رب) = یا ربی یا قوم = یا قومی

کـ اختـر تـفسـكـ: تـرـجمـ الـجـمـلـ التـالـيـةـ؛ ثـمـ عـيـنـ الـمـنـادـيـ.

- ۱- هَقْلٌ يَا أَيْهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ^{۱-۳} هـ الـکـافـرـونـ
بگو ای کافران * آنچه می پرستید نمی پرستم * و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. ترجمه فولادوند (مناد: ای)
- ۲- هَرَبَ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاهَ وَ مِنْ دُرْيَتِي حَرَبَ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاهَ وَ مِنْ دُرْيَتِي حـ ابراهیمـ
پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (مناد: رب)

- ۳- هَيَا لَهُمَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَكَ ۝ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۴ هـ الـنـفـطـارـ
ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغور ساخته ترجمه فولادوند (فریب داده). (مناد: ای)

- ۴- هَرَبَنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَ يُنَادِي لِإِيمَانِ ... هـ آلـعـمـرانـ
پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می خواهد. ترجمه فولادوند (مناد: رب)

- ۵- هَيَا دَلَوْدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةً فِي الْأَرْضِ ... هـ صـ ۲۶ـ
ای داود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدم؛ ترجمه فولادوند (مناد: داود)

- ۶- آللـهـمـ، إـنـيـ أـسـأـلـكـ بـاسـمـكـ، يـاـ آللـهـ، يـاـ رـحـمـانـ ... يـاـ خـيـرـ الـغـافـرـينـ ...، يـاـ سـلـاتـوـ كـلـ مـعـيـوبـ ...، يـاـ غـفـارـ الـدـنـوـبـ ...، يـاـ مـنـ سـتـ الـقـبـيـحـ ...، يـاـ أـحـسـنـ الـخـالـقـينـ. هـ دـعـاءـ الـجوـشنـ الـكـبـيرـ
خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا ای بخشاینده... ای بهترین آمرزنده... ای عیب پوش هر معیوب... ای بسیار آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان(مناد: آللـهـ، رـحـمـانـ، خـيـرـ، سـلـاتـ، غـفـارـ، مـنـ، أـحـسـنـ)

۱- الـدـرـيـةـ: فـرـزـنـدـانـ، دـوـدـمـانـ ۲- دـعـاءـ: دـعـایـمـ (دـعـاءـ +ـ یـ)

● **الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرِسِ.**

- الْمَجِيد**..... ١- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِ.
کسی که دعا را می‌پذیرد، و آن از نام‌های نیکوی خداست. (برآورند)
- الْأَنْشَراح**..... ٢- الْشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرُورِ كَثِيرًا.
بسیار احساس شادی و خوشحالی کردن. (شادمانی)
- الْبِسْمَة**..... ٣- ضَجْكٌ خَفِيفٌ بِلَا صَوتٍ.
خنده خفیف بدون صدا..
- الْأَنْلَارَ**..... ٤- جَعَلَ فِيهِ نُورًا.
در آن نوری قرار داد.
- أَعْلَانَ**..... ٥- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ.
کمک و یاری کرد

● **الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: أَفْرِأِ النَّصُّ التَّالِيِّ، وَ عَيْنَ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، ثُمَّ أَجْبِ عَنِ الْأَسْئِلَةِ.** يُرْكَد

الكتابُ الواحدُ وَ الثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمَامِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بُنْيَ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا^۱ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبْ^۲ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرُهُ
لَهَا؛ وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ؛

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پرسش امام حسن علیه السلام

پسربندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] توانویی قرار بده؛ پس آنچه را
برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار
آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

وَ أَحْسَنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسَكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ^۳ مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لَا تَقْلِ
ما لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالُ لَكَ.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای
خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

١- ما هُوَ الْمَحَلُ الْإِعْرَابِيُّ لـ «نَفْسٍ» في «نَفْسَكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟	٢- مجرور به حرف جر نوع فعل: مضارع؛ صيغته: مفرد مذكر مخاطب
٣- كَلْمَةً «مِيزَانًا» مَعْرِفَةً أَمْ نَكْرَةً؟	نَكْرَه
٤- أَلَا زُمْ فَعْلٌ «لَا تَقْلِ» أَمْ مُتَدَدٌ؟	مُتَدَدٌ
٥- مِنْ أَيِّ بَابٍ فَعْلٌ «أَحْسِنْ»؟	باب افعال
٦- أَذْكُرْ فَعْلَيْنِ لِلأَمْرِ:	فعل امر: اجْعَلْ؛ أَحْبِبْ؛ اكْرِهْ؛ أَحْسِنْ؛ اسْتَقْبِحْ

١- الْمِيزَانُ: آللَّهُ يُعْرِفُ بِهَا وَزْنُ شَيْءٍ
 ٢- أَحْبِبْ: فِعْلُ الْأَمْرِ مِنْ تُحِبُّ
 ٣- اسْتَقْبِحْ: وَجَدَ قَبِيحاً
 ٤- يَقُولُ: كَفْتَهُ مِنْ شَوْد

● الْتَّمَرِينُ الْثَالِثُ: لِلتَّرْجِمَةِ. بِرْكَدٌ

- ١- هُوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است
 ٢- هُوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می کرد
 ٣- هُوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود
 ٤- رَجَاءً؛ ارجِعْ: لطفاً؛ برگرد
 ٥- هُوَ سَيِّرَجِعُ: او برخواهد گشت
 ٦- هُوَ لَنْ يَرْجِعَ: او برخواهد گشت
 ٧- هُوَ مَا رَجَعَ: او برنگشت
 ٨- هُوَ كَانَ يَرْجِعُ: او برمی کرد
 ٩- هُوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت
 ١٠- هُوَ يَرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می خواهد که برگرد
 ١١- هُوَ لَمْ يَرْجِعَ: او برنگشت
 ١٢- إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر برگردی، برمی کردم

● الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي «الْتَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ» وَ «الْمَحَلُ الْإِعْرَابِيِّ» لِمَا أَشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. بِرْكَدٌ

{الرَّجُلُ الْعَلَامَةُ تَحَدَّثُ مَعَ جَمِيعِ الطَّلَابِ فِي الْمَدْرَسَةِ.
 تَدْهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.}

١- الْرَّجُلُ	<table border="1"> <tr> <td>أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ</td><td>مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ</td></tr> <tr> <td>ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ</td><td>فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ</td></tr> </table>	أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ	مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ	ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ
أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ	مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ				
ب. مَصْدَرٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ				
٢- الْعَلَامَةُ	<table border="1"> <tr> <td>أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامِيَّةِ، مُعَربٌ</td><td>مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مجرور</td></tr> <tr> <td>ب. اسْمٌ مَبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مُعَربٌ</td><td>صَفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالْتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا</td></tr> </table>	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامِيَّةِ، مُعَربٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مجرور	ب. اسْمٌ مَبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مُعَربٌ	صَفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالْتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا
أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامِيَّةِ، مُعَربٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مجرور				
ب. اسْمٌ مَبَالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مُعَربٌ	صَفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالْتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا				
٣- تَحَدَّثُ	<table border="1"> <tr> <td>أ. فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثَيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَدَدٌ، مُعَربٌ</td><td>مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ</td></tr> </table>	أ. فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثَيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَدَدٌ، مُعَربٌ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ		
أ. فَعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثَيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَدَدٌ، مُعَربٌ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ				

بـ. فـعل مـاض، مـفرد مـذكـر غـائب، ثـلثـي مـزيد مـن بـاب تـفعـل، مـعـلـوم، لـازـم	خـبر و مـبني	
أـ. اسـم مـفعـول، مـعـرـف بـأـل، جـمـع مـذـكـر سـالم، مـبـني	مـجـرـور بـحـرـف جـرـ	٤- الطـلـاب
أـ. اسـم فـاعـل، جـمـع تـكـسـير و مـفـرـدـه «الـطـالـبـ»، مـعـرب	مـضـاف إـلـيـه و مـجـرـور	
أـ. اسـم مـكان، مـفـرـدـه، مـؤـنـثـ، مـعـرـفـه، مـعـرب	مـجـرـور بـحـرـف جـرـ (في المـدـرـسـة: جـارـ و مـجـرـور)	٥- المـدـرـسـة
بـ. اسـم تـقـضـيـلـ، مـفـرـدـ، مـعـرـفـ بـأـل، مـبـني	صـفـةـ و مـرـفـوـعـةـ بـالـتـبعـيـةـ لـمـوـصـوـفـها	
أـ. فـعل مـضـارـعـ، مـفـرـدـ مـؤـنـثـ غـائبـ، ثـلـاثـيـ مـجـرـدـ، مـعـلـومـ، مـعـربـ، لـازـمـ		٦- تـدـهـبـ
بـ. فـعل مـجـهـولـ، مـفـرـدـ مـذـكـرـ مـخـاطـبـ، ثـلـاثـيـ مـزيدـ مـن بـابـ تـفـاعـلـ، مـبـنيـ		
أـ. اسـم مـفـعـولـ، مـعـرـفـ بـالـعـلـمـيـةـ، مـبـنيـ	مـفـعـولـ و مـنـصـوبـ و الـجـملـةـ اـسـمـيـةـ	٧- الـمـعـلـمـةـ
بـ. اسـم فـاعـلـ، مـفـرـدـ، مـؤـنـثـ، مـعـرـفـ بـأـلـ، مـعـربـ	فـاعـلـ و مـرـفـوـعـ و الـجـملـةـ فـعـلـيـةـ	
أـ. اسـم مـكانـ، مـفـرـدـ، مـؤـنـثـ، مـعـرـفـ بـأـلـ (إـلـىـ الـمـكـتبـةـ: جـارـ و مـجـرـورـ)	مـجـرـورـ بـحـرـفـ جـرـ (إـلـىـ الـمـكـتبـةـ: جـارـ و مـجـرـورـ)	٨- الـمـكـتبـةـ
بـ. اسـم تـقـضـيـلـ، مـفـرـدـ، مـعـرـفـهـ، مـعـربـ	مـضـافـ إـلـيـهـ و مـجـرـورـ	

● آلتـمـرـينـ الـخـامـسـ: ضـعـ خـطاـ تـحـتـ الـمـفـرـدـ معـ جـمـعـهـ. يـرـگـدـ

- ١- أـعـجـوبـةـ ، عـجـائـبـ (لبـاسـهاـ، جـامـهـهاـ)
- ٢- عـاصـمـةـ ، عـواـصـمـ (پـاـيـختـ)
- ٣- شـجـعـةـ ، شـجـرـاتـ (درـختـهاـ)
- ٤- ظـاهـرـةـ ، مـظـاهـرـ (جـ ظـاهـراتـ، ظـواـهـرـ: پـديـدهـ)
- ٥- فـريـسـةـ ، فـرـائـسـ (طـعمـهـ، شـكارـ)
- ٦- صـفـحةـ ، صـحـفـ (جـ صـفـحـاتـ: صـفحـهـ)
- ٧- بـرـنـامـجـ ، بـرـامـجـ (برـنـامـهـ)
- ٨- حـفـلـةـ ، مـحـافـلـ (جـ حـفـلـاتـ: جـشنـ)
- ٩- خـبـيرـ ، خـبـراءـ (کـارـشـناـسـ)
- ١٠- عـجـوزـ ، عـجـائـزـ (زنـ سـامـلنـدـ، پـيرـزنـ ياـ پـيرـمـردـ)
- ١١- تـمـثـالـ ، أـمـثـالـ (جـ تـمـاثـيلـ، تـنـديـسـ، پـيـکـرهـ)
- ١٢- مـيزـانـ ، أـوـزـانـ (مواـزـينـ: تـراـزوـ، عـدـلـ)